

گاهنامه هنر و مبارزه

شماره 1

سرمقاله : با توقف انتشار گاهنامه هنر و مبارزه در بلاگفا، و نبود امکان دسترسی به رسانه های نوین در فرانسه، برای انتشار مقالات و کتاب هایی که معمولاً ترجمه می کنم و یا می نویسم، تصمیم گرفتم تعدادی از مقالات قدیمی را به شکل مجموعه با مضامین مختلف در پرونده های مستقیماً تدارک ببینم و به تدریج در اختیار خوانندگانم قرار دهم.

این بار مضامین اصلی تمام مقالات این شماره به میان فرهنگی ایران و نقد مذهب و ضرورت آزادی نقد مذهب در ایران مرتبط می باشد. در هر صورت تمام بحث درباره اسلام در ایران نیز می تواند از دیدگاه میان فرهنگی ایران و جهان مطرح باشد، زیرا دین اسلام در ایران هنوز یک بیگانه بوده و برای آن که حاکم باشد به ترجمه و البته زور و اجبار و تروریسم و گروگان گیری در سطح توده های عظیم مردم نیازمند است. این دین 1400 سال است که با تروریسم و زور بر ملت ایران فرمانروائی کرده و زمان آن رسیده است تا نقطه یابانی بر آن بگذاریم. این یک واقعیت انکار ناپذیر است. البته اسلام زدائی نمی تواند به تنهایی هدف باشد... و باید هوشیار باشیم تا در این مصاف تاریخی و تاریخ ساز دائماً صفوف خودمان را از اپوزیسیون های پنگاگونی و سیاست های امپریالیستی که در راستای سیاه نمائی کشورهای مسلمان فعال هستند تقویت کنیم. ما علیه مردم مسلمان نیستیم بلکه علیه قاچاقچیان متافیزیک مبارزه می کنیم و این مبارزه بی گمان از عرصه فعالیت های فرهنگی و علمی می تواند و باید به توده ها راه یابد. به همین علت نیز هست که پیشگامان ایران بیش از همه هدف سانسور شرق و غرب جهان حاکمان سرمایه دار و منطق حاکم سرمایه قرار می گیرند.

حمید محوی|پاریس|5 ژوئیه 2015

فهرست مطالب :

صفحه 2

پدافند فرهنگی پرولتاریای ایران

علیه

جی.آی.جو |ایران گیت اپوزیسیون
کوماندر|

جی.آی.جو : نام کد : عطا هودشتیان

صفحه 11

گلشیفته فراهانی و سینمای هالیوود

هجرت : خدایان و پادشاهان

جایگاه ایران در سینمای هالیوود

شناسانی سیاست امپریالیسم جهانی

صفحه 13

کمبود مسجد کمبود روحانی در ایران

توقف تاریخ، شکوفائی شبه علم و
پیامدها

صفحه 22

سرنوشت از خود بیگانگی الگوی پدر
روحانی

نامه تاریخی امام خمینی به میخائیل
گورباچف

صفحه 24

فاجعه در فاجعه

حکم اعدام ریحانه جباری روز 3 آبان
1393

یا

آغاز فروپاشی اسلام در ایران

صفحه 26

فاجعه ملی ایران

اسید پاشی به صورت زنان در ایران

تمدید حمله دین اسلام متحد اجتناب
ناپذیر نظام سرمایه و استعمار

علیه ایران و ایرانیان

در تداوم 1400 سال تروریسم دینی
به عنوان مهمترین مانع تمدن

یا

آغاز جنگ تروریستی از سوی
بهیمیت سرمایه داری غرب،

ایالات متحده و اتحادیه اروپا،

از نوع نسل چهارم در چهار چوب

«طرح خاور میانه بزرگ» علیه مردم
ایران ؟

و ضرورت نقد دین

صفحه 29

از پهلپاد رعد 85 کامیکاز الکترونیک تا
اسید پاشی به زنان و اعدام ریحانه

از تخیل تا واقعیت

از مذهب تا قانون علمی

فروپاشی تفکر اسلامی در ایران

گاهنامه هنر و مبارزه

1 مه 2015

میان فرهنگی ایران و جهان

پدافند فرهنگی پرولتاریای ایران

علیه

جی.آی.جو | ایران
گیت اپوزیسیون کوماندرا (1)



G.I.Joe.Irangate
Opposition Command

جی.آی.جو : ستاد کوماندوئی
اپوزیسیون های ایرانی

جی.آی.جو : نام کد : عطا
هودشتیان

نوشته حمید محوی



عطا هودشتیان در حال سخنرانی درباره
روشنفکر دینی در دانشگاه کونکوردیا
در مونترآل ژانویه 2009

پیشگفتار

در این نوشته بر آن هستم تا در ادامه تحلیل هایی که در گذشته به موضوع میان فرهنگی ایران اختصاص داده بودم، به بررسی گفتارها و تحلیل های دکتر عطا هودشتیان که در یوتوب تحت عنوان «پدیده داعشی در ایران و جهان» منتشر شده، بپردازم. در مورد مجموعه مطالبی که تا کنون در رابطه با میان فرهنگی ایران در پیوند با مسائل و مشکلات فلسفه هنر یا نقد هنری، سرنوشت خلاقیت، مفهوم و چگونگی اثر هنری و ضرورت (مبارزه برای) دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر نوشته ام، این بار کمی متفاوت خواهد بود، زیرا اگر تا اینجا مسائل و مشکلات تنها مرتبط به جهان هنر ... سینما و جهان ادبیات و رمان محدود می شد، این بار تلاش ما برای تحلیل، از فضای هنری به فضای سیاسی و به جای «هنرمندان» به منتقدان سیاسی و اجتماعی منتقل می شود.



G.I.Joe : The Rise of CobraCobra command

جی.آی.جو | ایران
(گیت اپوزیسیون کوماندرا 1)

[ایران گیت اپوزیسیون کوماندرا]
از اختراعات شخصی خود من است برای نامیدن دستگاه اپوزیسیون ایرانی پنتاگونی در داخل و خارج، همان گونه که در توضیحات مرتبط به جی ای جو خوانده اید (1)، جی.آی.جو کبرا در سناریوهای تخیلی در اشکال اینیمیشن و یا کتاب های مصور و حتی فیلم های هالیوودی با بازیگران درجه یکی مانند تام کروز، یک گروه تروریستی و کوماندوئی است که مأموریت های خطرناک، و حتی بالاتر از خطر و ناممکن را برای کاخ سفید انجام می دهد. اسباب بازی های پلاستیکی که باید گفت جزء گرانترین های بازار اسباب بازی است. با این وجود، این اسباب بازی ها می تواند معادل های واقعی نیز داشته باشد، مانند آکادمی بلاک واتر و نیروهای ویژه نیروی دریایی ایالات متحده، مأموران سازمان سیا یا ام آی 6 و غیره.



در فیلم جی.آی.جو با شرکت تام کروز، رئیس ضد جاسوسی سازمان سیا در صحنه ای که تام کروز در بیمارستان بستری شده، می گوید که : « باید شما را به زودی به محل امنی منتقل کنیم، برای امنیت شما. سازمان خیلی برای شما سرمایه گذاری کرده...». در نتیجه می بینیم که نه تنها نظام سرمایه داری برای عروسک های پلاستیکی اش

قیمت بالائی در بازار اسباب بازی تعیین می کند، بلکه برای معادل های واقعی این شخصیت های تخیلی نیز سرمایه گذاری های هنگفتی را اختصاص می دهد.

در مقالاتی که تا کنون پیرامون موضوع میان فرهنگی ایران نوشته ام، غالباً از آریستوکراسی فرهنگی و هنری ایران یاد کرده ام، یعنی گروهی معادل جی آی جو های کبرا کوماند، ولی در نسخه ایرانی که من آن را ایران-گیت- اپوزیسیون-کوماند می نامم برای اجرای طرح های کاخ سفید این بار در هیئت هنرمند، نویسنده، فیلسوف، منتقد اجتماعی، روزنامه نگار... وارد صحنه رسانه ها و انجمن ها... می شوند. جی آی جوهای تخیلی را در عین حال سربازان بدون مرز نیز نامیده اند که اتفاقاً و دست بر قضا یکی از خصوصیات این آریستوکراسی میان فرهنگی ایران نیز هست. جی آی جو های ایرانی که غالباً ساکنان اصلی دانشگاه ها و انجمن های ایرانی هستند، عبور از مرزها برایشان کار بسیار عادی و روزمره ای است... جی آی جو هودشیتان نیز به اعتبار یکی از ویدئوهای منتشر شده در یوتوب دائماً بین فرانسه و کانادا در رفت و آمد است و در نتیجه نمونه ای بین نمونه های دیگر خواهد بود که نظریه بی مرز بودن این سربازان خبره و گران قیمت را تأیید می دهد. پل ویرلیو نویسنده فرانسوی به نحوی خاص [جهانی سازی] و در عین حال [قدرت] را با پدیده [سرعت] تعریف می کند، و از سوی دیگر سرعت را مترادف قدرت و [خشونت] می داند. ویرلیو می گوید که این سرعت و خشونت یک محیط خاصی را تشکیل می دهد که ساکنان خاصی نیز دارد... سرعت/خشونت یک طبقه

اجتماعی را تشکیل می دهد که باید آن را کشف کنیم.

بازنمائی های رسانه ای، مثل وقتی که فردی را پشت تریبون می بینیم که سخنرانی می کند، و یا وقتی که یکی از همین جی آی جوها را می بینیم که در حال انجام عملیات بالاتر از خطر است، فراموش می کنیم که پشت تمام این تریبون ها و عملیات یک دستگاه عظیم صنعتی نظامی مالی و ایدئولوژیک ایستاده و طرح مشخصی را پی گیری می کند.

در جهان سینما و تبلیغات، بخشی از گزارشات و بازنمائی ها به پشت صحنه اختصاص دارد، و یا نویسنده هایی مانند اومبرتو اکو را داریم که مکانیسم قهرمان سازی را مورد بررسی قرار می دهند (از سوپرمن تا سوپر انسان) که تا حدودی احتمالاً دست کم نزد خوانندگان این نوع ادبیات انتقادی اسطوره زدائی، ابهام زدائی، تخیل زدائی را امکان پذیر می سازد. ولی در جهان واقعیت به ندرت پیش می آید که جی آی جو ها بیابند و خودشان را افشا کنند، بجز موارد نادری مانند جان پرکینز در «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی». ولی همیشه این نیاز هست که جی آی جوها مورد بررسی قرار گیرند.

پیش از این در مقدمه برای نقد سه خدمتکار اثر گلی ترقی نوشته بودم :

به عبارت دیگر آن چه «آلترناتیوهای به اصطلاح اپوزیسیون را بی اعتبار می سازد، کارت هویت آنها در ورود به مرز دوران علمی و مدرنیته و لائیسیته و سرانجام جهان دموکراتیک است که باطل شده به نظر می رسد. شواهد ابطال کارت هویت آنان را غالباً در گرد هم آئی ها و صفحاتی که به فرهنگ و هنر و به گفتمان آنان

در این زمینه اختصاص دارد می یابیم. ولی پیش از همه ابطال چنین آلترناتیوهای را می توانیم در خود محصولات فرهنگی و میان («هنری شان جستجو کنیم فرهنگی ایران : درباره «سه خدمتکار» نوشته گلی ترقی»)

در اینجا ما در بررسی گفتار هودشیتان در مورد داعش با اثر هنری سروکار نداریم، بلکه با تحلیل یک دکتر عطا هودشیتان در مورد یکی از رویدادهای جهان معاصر روبرو هستیم که در عین حال به ما اجازه می دهد تا نبض «اپوزیسیون» یا جی آی جو ایران گیت اپوزیسیون کوماند را بگیریم و ببینیم تا چه اندازه از سلامت و نیک اندیشی برخوردار بوده، و تا چه اندازه آن است که می نماید.

در ادامه مقدمه یاد شده در مورد : سه خدمتکار می خوانیم :

«در این فضای اروپائی ظاهراً امید بخش و مشوق فرهنگ و هنر و آزادی فردی برای خشنودی لیبرال ها، گوئی همه چیز از پیش برای و بین هنرمندانی که غالباً به طبقه بورژوازی ایرانی (کمپرادور) تعلق دارند، منتقدین، و منابع آگاه و مؤسسات رسمی آماده و تقسیم می شود، و مصرف کننده گان تنها از موقعیت غیر فعال (بخوانید تروریزه) خود می توانند به تحسین محصولات بپردازند. یعنی موضوعی که غالباً به ما اجازه می دهد تا آن را روی دوم سکه حکومت مذهبی در ایران بدانیم، زیرا هر دو در جهت نفی و حذف فاعل شناسنده اجتماعی و هنری و فرهنگی حرکت می کنند. مضافاً بر این که آثار انتخاب شده غالباً حاوی مضمون طبقاتی واحدی است. براین اساس فضای فرهنگی-مابین فرهنگی در عین حال بازیگران اجتماعی و فرهنگی و هنری خاص خودش

را تولید می کند که بی گمان به طبقه کاملاً مشخصی تعلق دارند. درباره نقش این گروهی که شاید بتوانیم آن را به عنوان **آریستوکراسی فرهنگی و هنری ایران در فضای مابین فرهنگی** بنامیم، علی رغم درجه علمی و هنری، هر چه باشد، باید از این توهم بیرون بیاییم و با نظریه ای که می گوید «پیش از همه باید چند نفری باشند که زمینه را برای بقیه آماده کنند» خداحافظی کنیم. این نظریه عملاً درست از آب در نمی آید. این گروه هیچ عملکرد مثبتی در رابطه با منافع عمومی ندارد. این گروه یعنی آریستوکراسی فرهنگی و هنری عهده دار وظیفه خاصی هستند، و تحت شرایطی که خاص ایران است تشکل یافته اند. این شرایط بطور خلاصه عبارت است از کشوری جهانی سومی با منابع طبیعی سرشار و موقعیت جغرافیایی خاص و خاصه ارزشمند برای منافع امپریالیست ها... پایگاه طبقاتی این آریستوکراسی فرهنگی و اجتماعی همانا طبقه بورژوازی کمپرادور است و کاملاً طبیعی بنظر می رسد که در طرح های استعماری و نفوذی و یا در طرح انقلاب های رنگی با امپریالیسم جهانی به رهبری ایالات متحده همکاری کند زیرا که این طبقه اساساً مباشر منافع امپریالیستها در کشور خودشان هستند. این ساز و کارها تا عرصه فرهنگی و هنری گسترش می یابد، یعنی جایی که ایدئولوژی جوهر اصلی خود را بیان می کند. این شرایط الزاماً خفقان آور مستبد (به قول ژان میشل ورنوше «دموکراتور») و مولد از خود بیگانگی است.» **(میان فرهنگی ایران : درباره «سه خدمتکار» نوشته گلی ترقی)**

با این مقدمه و برای گسترش همین مقدمه ضروری می دانم که به یک نکته دیگر نیز اشاره کنم،

و آن هم این است که چرا من چنین موضوعی را انتخاب کردم، چرا عطا هودشتیان ؟ در واقع انتخاب موضوع حاصل یک اتفاق بود و در عین حال به روز بودن موضوع مطروحه و اهمیت آن برای ایران — بگوئیم حضور داعش در منطقه خاورمیانه — ولی آنچه می تواند در فراسوی تحلیل عطا هودشتیان در تعریف «پدیده داعش» مطرح باشد، کشف مجدد هویت، موضع و ایدئولوژی اپوزیسیون های ایرانی از یک سو و نفوذ آنها در ایران از سوی دیگر است که از دیدگاه من با همکاری دستگاه دین اسلام و جمهوری اسلامی ایران امکان پذیر می گردد. مضافاً بر این که به دلیل حضور این آریستوکراسی ایرانی/فرهنگی/دانشگاهی در غرب — از دیدگاه من و چنان که خواهیم دید — در پیوند با طرح های امپریالیستی و استعماری و لیبرالی و مشخصاً اولترا لیبرالیسم آنگلوساکسون متشکل شده، بی آن که فراموش کنیم که در بطن خود جمهوری اسلامی ایران و دستگاه دین اسلام، لیبرالیسم در هر صورت در زمینه اقتصادی بسیار پر رنگ است، و در بسیاری موارد دیگر بنیاد های دین اسلام و لیبرالیسم با یکدیگر همخوانی های پر رنگی دارند مانند برده داری (یعنی موضوعی که دست کم دعاوی آزادی فردی در مکتب لیبرالیسم را کاملاً بی اعتبار می سازد و به ما نشان می دهد که آزادی فردی از دیدگاه لیبرالیسم تنها آزادی یک طبقه خاص است یعنی همان طبقه سرمایه دار و بورژوا — در این مورد مراجعه شود به نقد تاریخ لیبرالیسم نوشته دومینیکو لوسوردو **Dominico Losurdo. Contre-Histoire du Libéralisme**). در نتیجه بی دلیل نیست که در ایران جوانان و دانشگاهیان ایرانی جی آی جوهائی مانند عطا هودشتیان

را متفکر بزرگی تلقی می کنند که به نام اپوزیسیون : آینده درخشانی را با مارک مدرن به ملت استعمار زده ایران عرضه می کند. نه تنها به دلیل اختناق حاکم و سانسور و توقف نقد راه را برای نفوذ توطئه و تدارک انقلاب های رنگی از سوی قدرت های حاکم در جهان همواره می سازد، بلکه به این علت که دستگاه دین اسلام هم رنگ و هم مرام ایدئولوژی لیبرالیسم است، دست کم هر دو ضد کمونیست و هر دو مدافع نظام برده داری هستند. به همین دلیل می بینیم که این نظریات ضد کمونیستی و ضد اجتماعی است که از خارج به داخل نفوذ می کند، و همین آقای دکتر هودشتیان در یکی از ویدئوها https://www.youtube.com/watch?feature=player_de&tailpage&v=shV60bKq6c0 در دقیقه 10 مشخصاً «مبارزه طبقاتی» که به فرهنگ وژگان و اصطلاحات مارکسیستی تعلق دارد را به عنوان جنگ و تمایلات جنگ طلب و خون ریز معرفی می کند. البته اشارات ضد کمونیستی او به همین یک مورد خلاصه نمی شود. و همین جی آی جو عطا هودشتیان به راحتی و بی هیچ احساس گناهی از بیان دروغ های شاخدار ولی کاملاً هدفمند، شتر دیدی ندیدی، از لیبرالیسم (بخوانید اولترا لیبرالیسم آنگلوساکسون) به عنوان تمدن غرب و به عنوان مکتب آزادی فردی می گوید، و گوئی لیبرالیسم و بازار آزاد دست کم از سال 2003 چهار کشور را تخریب نکرده و میلیون ها انسان را به قتل نرسانده و خیلی بیشتر را آواره نکرده و خون ریزی راه نیانداخته است ؟

در بررسی آثار میان فرهنگی ایران در غرب ما همواره دیده ایم که تا چه اندازه ایدئولوژی اپوزیسیون و پوزیسیون

در بنیادهایشان و روی اصلی ترین مسائل با یکدیگر در انطباق کامل بوده اند، خصوصاً در بحث پیرامون جایگاه سینمای ایران در عرصه بین المللی به این نتیجه رسیدیم که هر دو جبهه در حذف فاعل شناسنده می کوشند (میان فرهنگی ایران : تأملاتی در باب مفهوم سینمای ایران در عرصه بین المللی- مابین فرهنگی و حذف فاعل) و خواص و عوام داخلی که همین آریستوکراسی با حقوق مکفی و توده های مهاجر با هویت مخدوش را می توانیم معادل و نسخه دوم همان «خواص و عوام» تلقی کنیم که غالباً از خورده بورژوازی کمپرادور شهری برخاسته و مضمحل ترین بخش جامعه ایرانی در خارج از کشور را تشکیل می دهند.

جی.آی.جو **[ایران گیت اپوزیسیون کوماند]** یا به شکلی که غالباً من از آنها یاد می کنم اپوزیسیون خانمزدورپیش از آن که محصول سیاست های امپریالیستی باشد (که هست) محصول خود جامعه مضمحل و استعمار زده و اسلام زده ایران است. با این وجود سیاست های امپریالیستی، با انقلاب های رنگی و مداخلات بشر دوستانه از نوع سخت در کشورهایی که مورد عنایت ناتو و القاعده به عنوان پیاده نظام این اتحادیه قرار گرفته اند، دانشگاه ها و محافل پژوهشی و فرهنگی غرب را نیز در امان نگذاشته است. فرانسه به عنوان یکی از مراکز تجمع تروریسم بین المللی، از دانشگاه هایش برای جذب و سازماندهی عوامل برگزیده اش استفاده کرده است. به عنوان مثال برای جا دادن به مجاهدین خلق و مدافعان به اصطلاح حقوق بشر و مدافعان حقوق زن و کودک ...

متأسفانه در اینجا برای من ممکن نیست که با مدرک و مرجع عینی

و مشخص بنویسم، ولی اگر تمام پژوهش هایی که در زمینه علوم انسانی در دانشگاه های فرانسه (به عنوان مثال فرانسه) توسط ایرانی ها را مورد توجه قرار دهیم پی خواهیم برد که جملگی مرتبط به طرح های اطلاعاتی خود کشورهای میزبان در رابطه با ایران بوده است (کازم رنجبر مقالات بسیار جالبی در این زمینه نوشته است). در هر صورت غیب گوئی من این است که هیچکس درباره انقلاب فرانسه یا ولتر و ژان پل سارتر (...) تز ننوشته است. ولی بر عکس سخنرانی های رفسنجانی تا اشاره چشم و ابروی او احتمالاً آرشیو شده است. و غالب این تز ها درباره رفسنجانی و چادر و شلاق و تیرباران و مدرنیته... نیز از پشتیبانی سیاسی و مالی محافل بین المللی برخوردار بوده است.

در مورد جی ای جو عطا هودشتیان از [ایران گیت اپوزیسیون کوماند] بر اساس یکی از

<https://www.youtube.com/watch?v=wcV9bXy-Xkc>

کارنامه تحصیلی او را به شکل زیر مطرح کرده اند : «فارغ التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه سوربن، دکتر در رشته علوم سیاسی، حوزه تخصصی جهانی سازی، مدرنیته و مسئله غرب و شرق (یعنی موضوعی که درباره آن ده ها هزار کتاب نوشته شده و در نتیجه از موضوعاتی است که نوشتن درباره آن کار چندان مشکلی بنظر نمی رسد. البته این داوری صرفاً یک برداشت شخصی است...) از سال 90 میلادی تا کنون تدریس و پژوهش در دانشگاه های فرانسه و کشورهای مختلف بوده از جمله کانادا. از او در مورد مدرنیته به زبان های فارسی، فرانسه و انگلیسی منتشر شده... در مدرسه

عالی مدیریت کانادا در مونترآل فعال است...»

ابتدا همانگونه که من در تجربه زندگی روزمره مشاهده کرده ام، نام دانشگاه سوربن غالباً احترام برانگیز بوده و تصور عمومی بر این است که گوئی در این دانشگاه تخم دو زرده می گذارند، در هر صورت در تمام دانشگاه ها اساتید و دانشجویان برجسته ای وجود دارند، ولی به طور کلی به ویژه در زمینه علوم انسانی تنها جمهوری اسلامی نیست که با آن مخالفت می ورزد بلکه در تمام جهان سرمایه داری و غرب علوم انسانی به حاشیه رانده شده، البته در برخی موارد برخی دولت ها مورد استفاده نظامی نیز برای آن پیدا کرده اند و افرادی را به خدمت می گیرند. حضور به اصطلاح اساتید ایرانی در دانشگاه های غرب نیز چندان به دور از این نظامی سازی علوم انسانی نیست (در چشم انداز مداخلات نرم و سخت)، و بی گمان چنین افرادی در دانشگاه ها می توانند برای امپریالیست ها کاربرد اطلاعاتی داشته باشند.

جی ای جوهای ایرانی در عین حال می توانند به شکل جاسوس دو جانبه عمل کنند، و بین محافل ایرانی غرب دوست نقش میانجیگر را به عهده بگیرند.

بهادر ذبیحیان طی مقاله ای که به تاریخ 16 ژوئن 2014 در سایت مرکز مطالعات جهانی سازی زیر عنوان «اتوا شبکه گسترده ای از اپوزیسیون های ایرانی ایجاد کرده است» منتشر شد، نوشت :

« به گزارش سایت «لو دوآر» Le Devoir اتوا اعلام کرد که موفق به ایجاد شبکه ای متشکل از «صدها مبارز ایرانی» شده و با 4،5 میلیون کاربر اینترنت در ایران ارتباط برقرار کرده است. این طرح چند رسانه ای توسط

وزارت امور خارجه در چهارچوب انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال 2013 تأمین مالی شده است. از یک سال پیش کانادا بر آن است تا رویکرد تازه ای را با ایران در پیش بگیرد: «دیپلماسی مستقیم». این رویکرد دیپلماتیک مستقیم می تواند تناقض آمیز جلوه کند و یا موجب شگفتی ما باشد، زیرا اتاوا سال 2012 سفارت ایران را بست و دیپلمات های ایرانی را اخراج کرد. ولی هدف دیپلمات های کانادائی گفتگوی مستقیم با مقامات ایرانی نیست، بلکه خواهان ارتباط با مردم این کشور هستند (1). سایت «لو دوآر» بر اساس قانون حق دسترسی به اطلاعات اعلام کرد که در بطن بخشی از وزارت امور خارجه که مأمور رسیدگی به امور خاورمیانه است، مشخصاً مسئولیت «دیپلماسی مستقیم» با ایران به عهده یک «مدیره»، یک «معاون مدیره» و یک «مأمور» واگذار شده است. کمی پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، سال 2013، کانادا ایجاد یک سایت اینترنتی به زبان انگلیسی و فارسی را به همکاری Munk School of Global Affairs de l'Université de Toronto راه اندازی و تأمین مالی کرد. این طرح، تحت عنوان «گفتگوی جهانی درباره آینده ایران»، بر اساس گمانه زنی وزارت امور خارجه کانادا ارتباط با 4500000 کاربر اینترنتی در ایران را ممکن ساخته است. سایت اینترنتی و سکوی راینشی مختلف تا کنون 3200000 دلار برای وزارت امور خارجه کانادا خرج برداشته است و تا 3300000 دلار پیشبینی کرده است. ژان-برونو ویلنو Jean-Bruno Villeneuve سخنگوی وزارت امور خارجه اعلام کرده است که اتاوا در صورتی که بودجه اش اجازه دهد، امکان تمدید این

بودجه را منتفی نمی داند. هدف از این طرح «پشتیبانی از تلاش های [دانشگاه تورنتو] برای ایجاد سکوی راینشی بود که بتواند امکان گفتگو بین مبارزان ایرانی پراکنده شده در جهان (تبعیدیان) و ایرانیان ایران را فراهم سازد.» (اتاوا شبکه گسترده ای از اپوزیسیون های ایرانی ایجاد کرده است)

خوانندگان را به خواندن تمام مقاله بالا و پی نوشت گاهنامه هنر و مبارزه برای همان و همین مقاله دعوت می کنم. در نتیجه وقتی آقای هودشتیان مشخصاً خودش را به عنوان اپوزیسیون معرفی می کند، نمی توانیم او را به دور از این طرح فرهنگی کانادا برای گسترش رابطه با مردم ایران تصور نکنیم. و نمی توانیم تصور نکنیم که جی آی جوهای ایران گیت اپوزیسیون کوماند در اجرای نقش و مأموریت خودشات از راهکارها و نظریات ارباب سخن فرمانبرداری نکرده باشند.

موضوع یا موضوعات مرکزی ما در رابطه با میان فرهنگی ایران و جهان که در گذشته در تحلیل آثار میان فرهنگی مطرح کردیم تغییر نکرده، ولی این بار نگاهمان را از فضای هنری به فضای دانشگاهی متوجه می کنیم، و می خواهیم مثل همیشه مفاهیمی مانند آزادی، دموکراسی، تمدن،... را در گفتارهای یکی از اهالی دانشگاه های غرب (بدون مرز) در فراسوی سه چهارساعت سخنرانی ویدئویی در یوتوب — که به طور مشخص در جای جای گفتارهایش تمدن غرب را با لیبرالیسم به شکل مترادف به کار می برد — مورد بررسی قرار دهیم و به آزمون واقعیت بگذاریم.

باید نشان دهیم که [جی آی جوهای ایران گیت اپوزیسیون

کوماند) مانند عطا هودشتیان ها و کارچاق کن های دیگری که در خیابان کومرس پاریس به نوعی سرمایه گذاران ایرانی را جذب بازارهای غرب می کنند و در عین حال دانشجوی و استاد و پژوهشگر علمی نیز هستند (شگفتا!) بی تأثیر در سرنوشت خیل کاندیداهای دیگر در دانشگاه های غرب نبوده، و چنین واقعیات ناشناخته و ناگفته ای هست که گفتار ظاهراً روشنفکرانه و آزادی خواهانه و حقوق بشری و خصوصاً در رابطه با مفهوم آزادی فردی را در گفتار آنان دچار ریزش می کند. چنین ریزش هائی (چنان که خواهیم دید) به هیچ عنوان حاصل یک یا چند اشتباه عادی در عرضه مطالب و رویدادها و تحلیل آنها نیست، بلکه کاملاً حساب شده و مطابق با سیاست های کشورهای میزبان غرب بوده و در عین حال در هماهنگی با ایدئولوژی و منافع طبقه بورژوازی کمپرادور ایران و دستگاه دین اسلام و جمهوری اسلامی ایران می باشد. ما باید نقاط مفصلی این پیوند استعماری و استثمار را رهگیری کنیم و نشان دهیم که مدارک صادر شده از دانشگاه هائی مانند سوربن به هیچ عنوان ضامن اعتبار محصولات آن نیست، و افرادی که مدرک دکترها و جوایزشان را در قاب مجازی به نمایش گذاشته اند آن هم در کشوری مثل فرانسه که یکی از مراکز تروریسم بین المللی و القاعده می باشد به هیچ عنوان نمی تواند برای ما اطمینان بخش باشد.

حال با این مقدمه طولانی ولی ضروری به سراغ اصل سخنرانی عطا هودشتیان می رویم.

<https://www.youtube.com/watch?v=8ZjdH7a7KSM>

عطا هودشتیان « رشد اسلام داعشی در غرب و خاورمیانه [ایران] 22 سپتامبر 2014

اولین نکته ای که به شکل برجسته برای ما می تواند مطرح باشد این است که تحلیل هودشتیان از داعش در چهارچوب مباحث «ایران و غرب» مطرح می شود، و آقای دکتر تمام نسخه اش را در همان عنوان سخنرانی می پیچد، و علاوه بر این «ایده داعش» را در ایده صدور انقلاب از سوی خمینی تعریف می کند... یعنی نظریه ای که گرچه ممکن است ظاهراً متقاعد کننده بنظر رسد، مثل بسیاری از نظریات دیگری که ایشان از نظریه پردازان لیبرال به نقل می آورد و مطرح می کند، با واقعیت امور فاصله نجومی دارد. پیوند زدن داعش به جمهوری اسلامی البته یکی از شگردهای بسیار رایج در طیف اپوزیسیون های ایرانی می باشد، خود رسانه های غربی نیز در برخی موارد سعی کرده اند این دو را مشابه یکدیگر معرفی کنند. البته چنین برداشتی چیزی نیست بجز یک توطئه تبلیغاتی، دروغ رسانه ای که مشخصاً برای خارج از کشور و مردم اروپا کاربرد خواهد داشت تا دولت هایشان به راحتی بتوانند زیر پرچم دروغین به جنایاتشان ادامه دهند.

در همین آغاز سخن اجازه دهید خیلی سریع حرف آخر را در مورد نظریات دکتر صادره از سوربن، جی آی جو عطا هودشتیان بنویسم و بعد به جزئیات خواهم پرداخت، دست کم دو ویدئو هر کدام حدود 49 دقیقه برای بررسی موضوع داعش، چیزی نیست بجز بازگوئی محتوای رسانه های حاکم آتلانتیست، تنها نوآوری و مدرنیته در تحلیل ایشان مرتبط دانستن ظهور پدیده داعش به

انقلاب اسلامی و نظریه صدور انقلاب از سوی خمینی است.

در اینجا نیازی به توضیح جامع رویدادهای معاصر نمی بینم، زیرا در گاهنامه هنر و مبارزه صدها مقاله از سایت های آلترناتیو (و نه آتلانتیست) در رابطه با جنگ افغانستان، لیبی، سوریه و رویدادهای مرتب به ظهور داعش موجود هست، با این وجود من در اینجا می خواهم تنها بخش مختصری از مقاله اسپوتنیک تحت عنوان «نوآم چامسکی : دولت اسلامی محصول سیاست آمریکا در خاورمیانه» را یادآور شوم (18 فوریه 2015):

«چند روز پیش مصاحبه مأمور پیشین سازمان سیا، گراهام فالر Graham Fuller منتشر شد که یکی از بهترین تحلیل گران امور خاور میانه است. عنوان مصاحبه «ایالات متحده امارات اسلامی در عراق و شام را ایجاد کرد» امروز یکی از بهترین نظریه های رایج توطئه در مورد خاورمیانه را مطرح کرده است. این بار منبع این نظریه کاملاً متفاوت است و به نوآم چامسکی تعلق دارد، یعنی مستقیماً از قلب جامعه روشنفکری آمریکا منشأ می گیرد. نوآم چامسکی مشخصاً می گوید که این نظریه به این مفهوم نیست که ایالات متحده پیش از آن که آن را تأمین مالی کند به وجود آورده است. او این موضوع را به این شکل توضیح می دهد که ایالات متحده آمریکا به همکاری انگلستان متن و شرایط ضروری برای گسترش این جریان را در سال 2003 با تسخیر جنایت کارانه بسیار وخیم عراق به وجود آورد.»

من به هیچ عنوان تصور نمی کنم که دکتر عطا هودشتیان با ابعاد ژئوپولیتیک و طرح امپریالیست ها در خاورمیانه بیگانه باشد،

اتفاقاً شاید خیلی بهتر از من از روندی که در خاورمیانه راه اندازی شده به موضوع داعش آگاه باشد، ولی مثل تمام تکنوکرات های دیگر بخاطر منافع شخصی و امتیازاتی که از آن برخوردار است، و به همین گونه بخاطر منافی که بیشتر به برخی از تمایلات بیمارناک روانی مرتبط می باشد (ترمیم چهره نارسیس مجروح) و بلند پروازی های انحرافی، با استفاده از ماشین حسابش حرف می زند. حساب شده حرف می زند. در هر صورت چنین افرادی به شکل بیمارگونه ای با احساس گناه بیگانه هستند و به همین علت می توانند دروغ بگویند و نقش بازی کنند. نه، عطا هودشتیان نه آدم بی سوادی است و نه بی شعور و نه کاملاً تهی از خلاقیت در تحلیل مسائل و نه بی اطلاع از روند رویدادها، اتفاقاً چنین افرادی به دلیل پشتیبانی و حضوری که در شبکه های «جی آی جو ایران کیت اپوزیسیون کوماند» دارند، دائماً از نشریات مطلع می شوند و به قول فرانسوی ها وصل هستند Branché یا وصلشان می کنند، و بروز شده و خاصه آلا مد هستند (به قول خودمان در باغ هستند)، کتاب هائی را که ما ممکن است در ده سال آینده بر حسب اتفاق کشف کنیم، چنین افرادی به محض چاپ پرونده، آن را فوراً در جعبه پستی شان دریافت می کنند. و به این ترتیب و ترکیب است که به منبع آگاه و ارباب نظر تبدیل می شوند.

ولی متأسفانه از تمام این امکانات برای منحرف ساختن افکار عمومی استفاده می کنند. برای چنین انحرافی ابتدا و در اصل آدم باید خودش تمایلات انحرافی داشته باشد تا بتواند دیگران را نیز منحرف کند. با این وجود نوعی انحراف هست که آن را از خودبیگانگی می نامند. از خودبیگانگی طبقاتی به این معنا

است که وضعیت طبقاتی موجب می شود که فرد جهان واقع را به شکل تغییر شکل یافته و بر اساس منافع مادی ببیند و آرزومندی هایش را نیز براساس همین جایگاه فرموله کند. مشکلی که پیش می آید این است که این منافع (آزادی فردی) نه تنها آزادی دیگران را به مخاطره می اندازد بلکه کار به کشتارهای جمعی و تخریب کشورها می کشد... به نام آزادی فردی... که البته در گفتارهای امثال هودشتیان و ایدئولوژی که او مدافع آن می باشد، آزادی فردی همیشه به معنای آزادی یک طبقه است.

به هیچ عنوان نباید تصور کنیم که چنین افرادی بی اطلاع هستند ... برخی بیماران روانی از هوش بسیار بالایی برخوردارند، در طیف وکلای دادگستری و اساتید دانشگاهی از این نوع افراد بسیار هستند، زیرا تمایل این بیمارها برای تسلط بر این و یا آن زمینه، تسلط بر کتاب قانون، نه از روی دلبستگی به حقیقت و یا کار اجتماعی به مفهوم مثبت کلمه و اجرای قانون بلکه نیل به تسلط به قانون و حتی پافشاری روی اجرای دقیق قانون نزد این افراد برای آن است که بهتر بتوانند آن را در راستای اهداف نازل و ارضای خواست ها و منافعشان منحرف کنند.

عطا هودشتیان در ویدئوی «رشد اسلام داعشی در غرب و خاورمیانه [ایران]» وقتی از انتلاف 40 کشور برای مبارزه علیه داعش حرف می زند، به گونه ای این رویداد را مطرح می کند که گوئی این گروه از جهاد طلبان ناگهان غرب را غافلگیر کرده است، و حالا بر آن شده اند تا در چهارچوب اتحادیه ای بین المللی این گروه را از بین ببرند، در ضمن برای آنکه دست پیش را بگیرد تا نظریه اش پس نیافتد، پرسش روشنفکرانه و مسئولانه

ای را مطرح می کند و می پرسد : « آیا مداخله نظامی می توان ایدئولوژی یا تفکر داعش را از بین ببرد؟ »

البته در سر تا سر این سخنرانی ها، عطا هودشتیان یک ویگول هم از رویکردها و دیدگاه های رسانه های حاکم غربی و آتلانتیست عدول نمی کند، و تقریباً از جایگاه یک روزنامه نگار غربی آتلانتیست، یعنی همانهایی که به روسپی های رسانه ها شهرت دارند، از غرب به دوردست های داعشی می پردازد. و اگر این جی ای جوهای ایرانی اپوزی گیت کوماند، شهادت می کنند و از «مسائل و مشکلات داعش» حرف می زنند، یعنی از وقتی که داعش به عنوان مسئله و مشکل از سوی آنها مطرح شده، به این علت بوده است که چنین اجازه ای را دریافت کرده اند، و به این علت بوده است که رسانه های آتلانتیست حاکم در غرب و دولت های حاکم در غرب خودشان به چنین مسائله ای اعتراف کرده اند، بی آن که واقعاً مسئولیت تمام سیاست های تروریستی و لیبرالیستی خودشان را به عهده بگیرند. شش ماه پس از نخستین نا آرامی های سوریه، 19 افسر اطلاعاتی فرانسه به اسارت نیروهای ارتش عرب سوریه درآمدند... هنوز که هنوز است دولت فرانسه مسئولیت این گروه نظامی و اطلاعاتی را به عهده نگرفته و این واقعه در هیچ نشریه رسمی مطرح نشده است. با این وجود به همین شکلی که در گفتار عطا هودشتیان می بینیم، منشأ داعش باید از ایران سر دریاورد یعنی موردی که حتی روزنامه نگاران آتلانتیست نیز شهادت مطرح کردن آن را ندارند. در نتیجه می بینیم که به همان شکلی که القاعده و داعش به عنوان یکی از شبکه های آن کاری را برای امپریالیست ها

انجام می دهد که خود ناتو به دلایل سیاسی و استراتژیک از انجام آن امتناع می کند، جی ای جوهای ایرانی گیت اپوزیسیون کوماند نیز نظریاتی را مطرح می کنند که جی ای جو های روسپی در رسانه های آتلانتیست شهادت گفتن آن را ندارند. چون که دروغ خیلی شاختاری است و به این سادگی ها نمی توانند با آن افکار عمومی را متقاعد سازند.

در نتیجه باید به زاویه دید یا دیدگاه و یا رویکرد آقای دکتر توجه داشته باشیم که از زاویه فردی به «مسئله» نگاه می کند که به جامعه غرب تعلق داشته و حالا با مشکلی به نام داعش روبرو شده، و نه از زاویه دید آنهایی که واقعاً از نزدیک با داعش سروکار داشته اند، بی خانمان شده اند و یا سرشان بریده شده، و نه بخاطر تهدیدی که می تواند برای جوامع همجوار مثل ایران داشته باشد. بلکه مشکل داعش را در رابطه با جوامع غرب مطرح می کند، نگرانی او بخاطر نتایج چنین وضعیتی برای غرب است. زیرا از اواسط سال گذشته رسانه های غربی انباشته از همین موضوع است و سخنرانی عطا هودشتیان واقعاً چیزی نیست بجز یک روخوانی آبکی از ده ها هزار مقاله و ویدئو درباره مشکلاتی که داعش برای جوامع غربی ایجاد کرده، و در این جا نیز باز هم جی ای جوهای روسپی کوشیده اند تا غرب و ناتو و سرویس های اطلاعاتی غرب را از زیر ضرب بیرون بکشند.

به همین علت عطا هودشتیان با یک چرخش و پیچش ماهرانه – البته بسیار رایج در رسانه های غربی – می کوشد تا ریشه تمایلات جوانان برای پیوستن به داعش را در کاستی های فرهنگی و یا بازنمایی های خشونت آمیز، بازی های رایانه ای خشونت آمیز و تفریحات و سرگرمی های



G.I. Joe

سال 1964 شخصیت جی. آی. جو G.I. Joe در یک سری عروسک مفصل دار از جنس پلاستیک با مضمون نظامی توسط شرکت هازبرا Hasbro روانه بازار اسباب بازی شد. خط تولید اسباب بازی با جی. آی. جو شروع شد و سپس دوسال بعد هازبرا اعضای تمام شاخه های نظامی را ضمیمه کرد. نام جی. آی. جو نام یک شخصیت خاص نیست بلکه مارک یک سری اسباب بازی است.

از این تاریخ، مارک جی. آی. جو گسترش یافت از جمله استریت فایتر Street Fighter و Mortal Kombat و کتاب های مصور BD از سال 2001 در انتشارات Devil's Due Publishing و در IDW Publishing منتشر شد.

دوک Duke نام مستعار کنراد هازر Conrad S. Hauser پرسوناژ تخیلی است که به چندین زبان (انگلیسی، فرانسه و آلمانی) تسلط کامل دارد. داک مربی یک مدرسه نظامی است ولی بی حوصلگی او را به سوی گروه خبره جی. آی. جو هدایت می کند که توسط جان اف کندی آن را در سال های 1960 بنیانگذاری کرده است و مأموریت های ویژه ای را برای کاخ سفید انجام می دهد. سازمان کبرا یک گروه تروریستی است که توسط

چنین جریانی به این شکل رشد نمی کرد. موضوع مسائل و مشکلات جوانان عرب و مسلمان نسل دوم اروپا نیز مانند مسائل و مشکلات مربوط به اختلافات مذهبی (شیعه و سنی) و قومی موجود در منطقه خاورمیانه و حتی در روسیه و چین است، مسائل و مشکلات، شکاف های اجتماعی و قومی و مذهبی در همه جا وجود دارد، ولی امپریالیست ها از دیر باز و به مدد جی آی جوهای جامعه شناس و مردم شناس... آموخته است که چگونه می تواند در راستای طرح ها و منافعش در این شکاف ها نفوذ کرده و آنها را مین گذاری کند و انقلاب رنگی و یا اردوی جنگی راه بیندازد.

سخنران ما در گزارش واقعه مرتبط به اتحادیه «مبارزه علیه تروریسم» برای مبارزه علیه داعش نیز به انحراف می رود، یعنی همان تعبیر شسته رفته و حاضر و آماده ولی مسخره آمیز رسانه های اتلانتیست را مطرح می کند. در حالی که پرونده ها و گزارشات متعددی وجود دارد که بمباران های این ائتلاف را زیر علامت سوال می برد، در واقع غرب هیچگاه کمک هایش را برای داعش قطع نکرده است.

در نتیجه می بینیم که گزارش یک ساعت و نیمه آقای دکتر که احتمالاً با بودجه های کانادا و ناتو تأمین شده است تا چه اندازه از واقعیت امور و رویدادهای مرتبط به ظهور پدیده داعش فاصله دارد.

(1) مختصری درباره جی. آی. جو

الکترونیک با مضامین خشونت آمیز و غیره جستجو کند. البته بازی های خشونت آمیز مدافعان خود را نیز دارد برخی روانشناسان به این نتیجه رسیده اند که نباید از اینگونه بازی های ترسید زیرا تمایلات خشونت آمیز نزد افراد را هدایت و خنثی می سازد، و عملکرد پالایش روانی (کاتارسیس) دارد.

در هر صورت باید توجه داشته باشیم که وقتی هودشتیان این موضوعات را مطرح می کند چه کار می کند؟ کاری که او در این بحث انجام می دهد، روانشناختی کردن و یا روانشناختی دیدن پیدایش جریان تجمع جهاد گرایان اسلامی در سوریه است. البته اشتباه دیگر او در این نکته است که جریان سرباز گیری را نیز برای جنگ در سوریه به داعش منحصر می سازد.

در هر صورت تحلیل هودشتیان حتی وقتی که به مسائل و مشکلات جوانان عرب نسل دوم در کشورهای غربی می پردازد، در سطح همان رسانه های اتلانتیست باقی می ماند، زیرا بی آن که جی آی جوهای رسانه ای کارآموده در شبکه های اجتماعی در کار باشند تا افرادی چند را به دام بیندازند که الزاماً داعشی نیز نیستند امکان پذیر نمی بود. اگر روانشناسان کارآموده سازمان سیا نمی بودند گسیل تروریست های مبتدی امکان پذیر نمی شد، اگر سرویس های اطلاعاتی ناتو و هم پیمانانش در کار نمی بودند چنین افرادی هرگز نمی توانستند به ترکیه بروند تا پس از مدتی (?) و پس استفاده روزمره از خوراکی های آمیخته به روان گردان های شیمیایی ساخت آمریکا روانه سوریه شوند. یعنی همان موضوعی که نوام چامسکی نیز به درستی به آن اشاره کرده است یعنی بدون مداخله ایالات متحده

فرماندهی کبرا Cobra Command مدیریت می شود. فرماندهی کبرا که بیشتر به نام کبرا شناخته شده است، سازمانی است که جهان تخیلی جی آی جو را تشکیل می دهد.



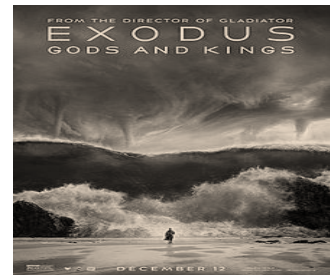
شرکت آمریکایی متخصص در اسباب بازی و بازی که در سال 1923 توسط برادران هنری و هیلایل هسنفیلد Henry and Helal Hassenfeld در شهر پراوینس در ایالت رودآیلند ایجاد شد. Hasbro مخفف Hassenfeld Brother است. ابتدا متخصص ابزار آلات مدرسه بود، هازبرا از سال های 1940 به ساخت ابزارهای دیگری در زمینه پزشکی و پرستاری پرداخت. در سال 1952 پرسوناژ پتت Patate را می آفریند و در سال 1964 با عروسک مفصل دار جی.آی.جو به شرکت بسیار مهم در بازار اسباب بازی تبدیل می شود. هازبرا با موفقیت های تجاری که بدست می آورد، در سال 1971 وارد بورس می شود. در سال 1975 ساخت عروسک های مفصلی را با اکشن جو Action Joe ادامه می دهد، با این وجود این محصول در سال 1981 متوقف می شود و سپس با اکشن من Action Man و C.O.P.S 'N' Crooks و تعداد دیگری از عروسک های مفصل دار ادامه می دهد. در سال 1979 درآمد این شرکت از مرز 100 میلیون دلار عبور می کند.

گلشیفته فراهانی و سینمای هالیوود

هجرت : خدایان و پادشاهان

جایگاه ایران در سینمای هالیوود

شناسایی سیاست امپریالیسم جهانی



پیش از این در وبلاگی که به موضوع میان فرهنگی ایران و جهان و نقد فعالیت های فرهنگی و هنری در جبهه به اصطلاح اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور اختصاص داده بودم (که طی سال گذشته این وبلاگ را حذف کرده و به وبلاگ گاهنامه هنر و مبارزه منتقل نمودم و متعاقباً با اختلالاتی که در بلاگفا روی داد جابجائی ها و تصحیحات دوباره به حالت قدیمی بازگشت...) کوتاه سخن این است که برای اجتناب از تکرار مطالب باید به مقاله ای در چهار بخش اشاره کنم که زیر عنوان «درباره جنجال خبری : تصاویر عریان گلشیفته فراهانی» نوشته بودم : این لینک ها در وبلاگ قدیمی که بلاگفا به شکل اتوماتیک دوباره منتشر شده قابل دسترسی است. البته تصحیحاتی صورت گرفته بود که در حال حاضر از بین رفته است...

درباره جنجال خبری : تصاویر عریان گلشیفته فراهانی. بخش اول

درباره جنجال خبری : تصاویر عریان گلشیفته فراهانی. بخش دوم

درباره جنجال خبری : تصاویر عریان گلشیفته فراهانی. بخش سوم

درباره جنجال خبری : تصاویر عریان گلشیفته فراهانی. بخش چهارم

و البته باید مقاله «سینما و سیاست: تروریسم فرهنگی اپیدئولوژی طبقاتی» را نیز یادآور شوم تا در اینجا نیازی به تکرار مطالبی که پیش از این نوشته ام نداشته باشیم. با این مقدمه می رویم سراغ مطلب اصلی.

اخیراً در یوتوب فیلم «هجرت : خدایان و پادشاهان» 2014 به کارگردانی ردلی اسکات Ridley Scott را کشف کردم : لینک یوتوب

<https://www.youtube.com/watch?v=LWxDMabt5r0>

با کار ردلی اسکات از دوران فیلم «سقوط شاهین سیاه» آشنائی داشتم و چند سال پیش از این نقدی هم در مورد آن نوشتم که البته به دلیل به هم ریختگی نوشته هایم ... تا امروز موفق به انتشار مستقل آن نشدم. ولی در نشریات محافل حرفه ای و دوستدار سینما در ایران با شیفتگی خاصی از رئالیسم این فیلم یاد کرده و چنین خصوصیتی را نیز به عنوان عنصر هنری برتر قلمداد کرده بودند. البته روشن هست و یا نیست، ولی در هر صورت از دیدگاه من ردلی اسکات مبلغ سیاست امپریالیسم ایالات متحده و از جمله کیمیاگران برجسته سینمای هالیوود است که می تواند

با صرف ده ها میلیون دلار و پشتیبانی های سیاسی و استفاده از امکانات ارتش آمریکا برای «سقوط شاهین سیاه» جنایت علیه بشریت و تخریب کشورها را (سومالی) به عنوان مداخله بشردوستانه تحریف کند.

وقتی فیلم «هجرت : خدایان و پادشاهان» اثر ردلی اسکات را می دیدم، به شگفتی چهره همسر رامسس بنظرم آشنا آمد و با جستجوهای بعدی کشف کردم که گلشیفته فراهانی در این فیلم نقش همسر رامسس را بازی می کند.

البته نقش همسر رامسس در این فیلم که به گلشیفته فراهانی واگذار شده، به اندازه ای ناچیز است که می توانیم او را به عنوان سیاهی لشکر به شکلی که در جهان تولید سینمائی رایج است بدانیم. سه چهار بار برای لحظه ای دیده می شود و تمام متنی که او به زبان می آورد بیش از یک خط هم نیست، و بازی او نیز خیلی مکانیکی و می توانیم بگوئیم به دکوراسیون صحنه از نوع ناپایدار و خیلی گذرا تعلق دارد. به عبارت دیگر بازی هنرمندانه ای در کار نیست. در هر صورت، در جهان سینما بازی گر اصلی امکانات فنی بسیار گران قیمت و صنعتی، و سرمایه و شبکه بازرگانی بین المللی سینما است. سنگینی و تعیین کنندگی صنعت و سرمایه به اندازه ای است که می توانیم نقش کارگردان و بهترین بازیگران سینمای هالیوود را بسیار ناچیز بدانیم.

ولی چرا این نقش را به یک دختر ایرانی واگذار کرده اند و ما به

چه نتایجی از این موضوع می توانیم برسیم.

1) حضور فرهنگی و هنری و اجتماعی و تجاری ایران (خاصه اپوزیسیون های ایرانی-پنتاگونی) همیشه در کنار ارتجاعی ترین محافل غرب بوده و هست. البته عکس هائی که این دختر خانم از خودش در نشریات انترنتی و غیره منتشر کرده است، بسیار گویا و معنی دار است :



2) این تصاویر البته از دیدگاه غرب معنی دار است، زیرا حاکی از فرافکنی و آرزومندی غرب برای تسلط بر ایران است. به عبارت دیگر معنای حضور یک بازیگر زن ایران در حد سیاهی لشکر و دکوراسیون، رقص عربی، در آغوش یک شتر سوار عرب، و یادمانده یک رژیم دیکتاتوری در خدمت امپریالیسم جهانی. در اینجا باید بدانیم که تفاوتی بین جوایزی که جهان سینما به کیا رستمی و مخملباف و غیره اهداء کرد و چنین نقشی در سینمای هالیوود برای یک هنر پیشه جوان ایرانی وجود ندارد : تماماً به همان معنایی است که پیش از این بارها به آن اشاره کرده ام : در یک کلام تسلط بر ایران (در حالت انفعالی و ابتذال) و حذف فاعل شناسنده، و چپاول منابع استراتژیک و غیره... در پایان یادآوری می کنم تا فراموش نکنیم... جنبش سبز نیز در همین اطراف قابل بررسی می باشد.

نکته مهم دیگری که باید به این مختصر اضافه کنم این است که به همان گونه که جهاد طلبان را ایالات متحده به وجود نیاورده بلکه شرایط رشد و گسترش آنها را فراهم آورده است. فرهنگ ابتذال ایرانی که غرب از آن پشتیبانی می کند، جزء جدائی ناپذیر جامعه ایرانی استعمار زده و اسلام زده در نتیجه مضمحل به توان 2 بوده و هست، به عبارت دیگر در جامعه ایران زمینه چنین تمایلاتی وجود دارد، و خاصه شعور و برد درک طبقه بورژوازی کمپرادر ایران از این فراتر نیست. البته وقتی کلمه ابتذال را به کار می برم به این معنا نیست که گلشیفته به شکل

عریان جلوی دوربین ایستاده و یا با لباس رقص عربی عربی می رقصد (در کجا ؟). عنصر ابتذال آمیز از دیدگاه ما نام دیگری دارد.

حمید محوی | پاریس | 3 ژوئیه
2015

کمبود مسجد

کمبود روحانی

در ایران

توقف تاریخ، شکوفایی شبه علم و پیامدها

نوشته حمید محوی

برای من، موضوع این مقاله خیلی به سادگی با این پرسش مطرح گردید که چه تعداد مسجد در ایران وجود دارد. در جستجوی کشف تعداد مساجد در ایران مقاله ای در سایت اقتصاد ایران توجهم را بخود جلب کرد که متعاقباً برای من به آشنایی از جمله و تداعی های آزاد تبدیل شد که در نهایت به نوشتن این بیانیه انجامید. در اینجا ابتدا شما را به خواندن بخشی از آن مقاله در زیر دعوت می کنم. سپس به طرح مسائلی چند پیرامون همین موضوع در رابطه مفصلی با موضوعاتی مانند کمبود مدرسه، و کمبودهای دیگر و امور استراتژیک خواهم پرداخت. در فرجام این نوشته نتیجه خواهیم گرفت که دستگاه دین اسلام و حاکمیت ایدئولوژی اسلامی در ایران در پیوند با ساختار طبقاتی استعمارزده ایران به انضمام حاکمیت بورژوازی کمپرادور یکی از موانع اصلی سیر تحولی جامعه ایران بوده و هست. و بی آن که این دو عامل بازدارنده — از دیدگاه داخلی — برای تمدن و پیشرفت از بین نروند و یا به شکل اساسی به عقب نشینی وادار نشوند، و حزب و جنبش واقعاً خردگرایی مانند جنبش و حزب کمونیستی وجود نداشته باشد که سیر تحولی را هدایت کند و طرح نوینی را در این کشور به اجرا

گذارد، هیچ تحول بنیادی در ایران ممکن بنظر نمی رسد. گاهی برخی ایرانیان، خیلی با حسرت و تأسف از گذشته های دور، می پرسند : چه اتفاقی افتاد که آن شکوه و جلال گذشته از بین رفت...؟ شاید که بین جانشینان و نمایندگان و باز نمائی های خدا در روی زمین — یعنی همین آخوندها با لباس روحانیتی که به تن دارند، نسبتی با شاهنشاهان قدیم داشته باشند، زیرا آنان نیز جانشینان خدا بودند، و همین شاهنشاه آریامهر خود ما نیز سایه خدا بود...در نتیجه تأسف و حسرت گذشته شاید چندان مناسبتی نداشته باشد، ولی شاید یکی از عناصر تحولات فکری دوران روشنگری کلید درک فروپاشی تمدن ایرانی و سپس محکومیت ایران به وضعیت نیمه وحشی و محکومیت ایرانیان به بی فرهنگی و اوباش مسلکی و سنت جوانمردی بجای قانونمندی...تحت تأثیر بهیمیت بنیادی دین اسلام و سپس ایدئولوژی استعارزده طبقه بورژوازی کمپرادور را در اختیار ما بگذارد. عنصر اساسی دوران روشنگری در قاره باختری خروج انسان از صغارت بود، از این پس آرزومندی روی دستیابی به امکاناتی متمرکز می شود که ارتقاء انسان را به وضعیت کبارت ممکن سازد. یعنی موضوعی که دقیقاً در مقابل اعتقادات مذهبی و به ویژه در قطب کاملاً مخالف سنت تقلید از مرجع تقلید و یا ساخت و سازهایی مانند ولایت فقیه قرار می گیرد. البته اشتباه بزرگی مرتکب خواهیم شد اگر بخواهیم مسئله را با حذف افراد مرتجعی مانند مصباح یزدی حل کنیم که

واقعاً می تواند برای ما به عنوان نماد تاریک اندیشی و مدافع الغای خرد انسانی مطرح باشد. زیرا ایدئولوژی مذهبی و طبقاتی همیشه ناخودآگاه بوده و خاصه با زبان و رفتارهای روزمره ناخودآگاهانه اخت شده و در هم آمیخته است. پیش از این در مجموعه مقالاتی که به بررسی آثار به اصطلاح هنری در زمینه میان فرهنگی ایران اختصاص داده بودم، و بطور مشخص طی مقاله ای زیر عنوان «مفهوم سینمای ایران در عرصه بین المللی و میان فرهنگی» همین موضوع صغارت و کبارت را به شکل «حذف فاعل شناسنده» به عنوان یکی از خصوصیات برجسته اپوزیسیون های ایرانی و فضای به اصطلاح فرهنگی و هنری ایرانیان در خارج از کشور مطرح کرده بودم، زیرا نه تنها در پیغام نهائی تمام این آثار خبری از دموکراسی نیست بلکه این گونه تولیدات هنری در شرایط دموکراتیکی عرضه نشده و از همه بدتر به یک ساخت و ساز سرکوب و تبعیض با حذف فاعل شناسنده در سطح عمومی اتکا داشته است. در نتیجه می بینیم که این اپوزیسیون به اصطلاح لائیک و دموکراتیک و آزادی خواه تا چه اندازه می تواند روی دوم سکه سنت مذهبی و ایدئولوژی ارتجاعی باشد و هر دو به هیچ عنوان در پی خارج ساختن جامعه و فرد از وضعیت صغارت نیستند... اگر چنین نظریه ای درست باشد، همان گونه که در بالا اشاره کردم حذف قدرت و حضور دستگاه دین اسلام در ایران و به فروپاشی کشاندن ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی در ایران به انضمام

تخریب ایدئولوژی بورژوازی کمپرادور که اپوزیسیون های ایرانی خاصه در خارج از کشور برجسته ترین نمایندگان آن هستند، در چشم انداز آینده ای روشنتر امری ضروری و اجتناب ناپذیر خواهد بود. بی گمان عمق نفوذ ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی و فرهنگ عرب که مسئولیت ازخودبیگانگی جمعی را در گستره توده ها به دوش می کشد به اندازه ای پر رنگ است که شاید چنین طرحی دست کم برای فردا و پس فردا، چنان که فردا و پس فردائی وجود داشته باشد، خیلی اتوپیائی بنظر رسد. من فکر می کنم که در حال حاضر اتوپی تنها چیزی است که برای ما باقی مانده. البته یادآوری کنیم که هیچ امری در این زمینه ها حتمی نیست، و با تمام مخاطراتش به مداخله انسانی نیازمند است. چنین طرحی مستلزم این نظریه هست که حتی در شرایط کنونی ایرانیاپی در سیر تحولی صغارت به کبارت توفیق یافته اند. و یا این که می کوشند تا به چنین جایگاهی دست یابند. چرا که خردگرایی و بلوغ انسان چیزی هائی نیستند که صرفاً نظری باشند، باید آنها را در زندگی عینی و روزمره تجربه کرد. بی گمان هر تجربه ای بهائی دارد، خصوصاً برای ما ایرانی ها که با یک دستگاه دینی کاملاً تروریستی و اسید پاش و از سوی دیگر با یک نظام جهانی امپریالیستی، جنایتکار، نژاد پرست و طبقاتی و سرمایه دار که با پشتیبانی توده های مردم غرب که پس از چندین قرن استعمارگری، فرهنگ استعماری هنوز در خونشان جریان دارد، و تمام جهان را از آن خودشان تلقی می کنند سروکار داریم که حق

حاکمیت هیچ ملتی را به رسمیت نمی شناسند و با افتخار به بمب های اتمی شان تکیه می کنند که چیزی نیست بجز تروریسم و تحمیل وحشت روزمره علیه تمام مردم جهان در سطح جهانی که از سوی دیگر مسئول ازخودبیگانگی خاصی نزد ملت های غربی می باشد، زیرا با قدرت ویرانگری انطباق هویتی دارند که از حد و حدود فرد عادی عبور می کند و با سپردن چنین قدرت کور و ویرانگری به نمایندگانشان در دموکراسی گزینشی به شکل دیگری آنها را به وضعیت صغارت بازمی گرداند ... (در مورد آلمان نازی از توده های فاشیست و نازی حرف می زدند، این نوع توده ها امروز نیز در غرب وجود دارند در غیر این صورت تخریب و اشغال افغانستان، عراق، لیبی و سوریه و تهدید به بمباران اتمی ایران، جنگ های دائمی در آفریقا برای چپاول منابع طبیعی و آمریکای جنوبی و مکزیک با جنگ سالاران مواد مخدر به همکاری جب بوش Jeb Bush برادر جرج بوش پسر و پسر جرج بوش پدر ممکن نمی شد) با این مقدمه به سراغ گزارشات سایت اقتصاد ایران می رویم :

«به ازای هر ایرانی چند مسجد وجود دارد

بودجه مساجد ایران چقدر است؟

مسئولان سازمان اوقاف سال های گذشته اعلام کرده اند باتوجه به جمعیت 75 میلیون نفری کشور، ایران نیازمند حداقل 100 هزار مسجد و ساخت حدود 28 هزار مسجد جدید است.

طبق آمارهای وزارت کشور و سازمان تبلیغات اسلامی بیش از 99 درصد جمعیت کشور مسلمان هستند و کمتر از یک درصد جمعیت کشور را اقلیت های مذهبی تشکیل می دهند. از بین جمعیت مسلمان کشور هم حدود 7 درصد سنی و بیش از 92 درصد کشور شیعه هستند. ولی این آمارها زمانی قابل توجه می شود که این اعداد را با تعداد مساجد و مکان های مذهبی اقلیت های مذهبی

مورد مقایسه قرار دهیم. در حال حاضر طبق آمارهای رسمی حدود 62 هزار مسجد شیعه، 10 هزار مسجد سنی و حدود 300 کلیسا در کشور وجود دارد. مقایسه این آمار با جمعیت مسلمانان شیعه، مسلمانان سنی و اقلیت ارمنه کشور به تعداد مکان های مذهبی نشان می دهد به اعضا هر 1112 مسلمان شیعه یک مسجد شیعه، به اعضا هر 525 نفر سنی یک مسجد سنی و به اعضا هر حدود 500 نفر اقلیت مسیحی یک کلیسا (مربوط به گروه های مختلف) وجود دارد، این اعداد خود به خوبی نشان می دهد که باتوجه به جمعیت کشور تعداد مساجد شیعه بسیار کمتر از مکان های مذهبی دیگر گروه های مذهبی در کشور است .

البته این اعداد به معنی عدم تلاش برای ساخت مساجد جدید در طی سال های گذشته در کشور و سال های بعد از انقلاب نیست زیرا تعداد مساجد کشور در طول 35 سال گذشته که از پیروزی انقلاب می گذرد حدود 2/8 برابر شده است و از 25 هزار مسجد در سال 1357 به 72 هزار مسجد رسیده است ولی این عدد به اعتقاد کارشناسان با افزایش جمعیت و باتوجه به اهداف

انقلاب اسلامی چندان متناسب نبوده است

کمبود روحانی در مساجد

علاوه بر کمبود مساجد و نیاز به ساخت مساجد جدید، مساجد کشور از نظر فرهنگی هم با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کنند، مشکلاتی که در راس آن ها کمبود روحانی است. به گفته مسئولان سازمان اوقاف و سازمان تبلیغات اسلامی هم اکنون 30 هزار مسجد در کشور (40 درصد مساجد کشور) روحانی ندارد. چندی پیش معاون ستاد اقامه نماز کشور اعلام کرد: «قبل از انقلاب خروجی های حوزه های علمی و فارغ التحصیل های حوزه علی الاطلاق وارد مساجد می شدند ولی الان بیش از 90 درصد خروجی های حوزه به مراکز فرهنگی، آموزشی، نظامی و سیاسی می روند و جذب این مراکز می شوند». (تاریخ انتشار: سه شنبه 23 اردیبهشت 1393 در ساعت 15:25، سایت اقتصاد ایران)

[http://www.ireconomy.ir/f\(a/page/12663](http://www.ireconomy.ir/f(a/page/12663)

مسجد و مدرسه و کمبودها و نبوده ها



در رابطه با این گزارش مختصر از وضعیت رسانه های دستگاه دین اسلام در ایران (مساجد و نمازخانه ها و ...) پرسش ها و مسائل مختلفی را می توانیم مطرح کنیم. به عنوان مثال می توانیم نگرانی سازمان اوقاف در مورد کمبود مسجد در ایران را به زمینه کمبود مدرسه یا ضرورت آموزش رایگان در تمام سطوح برای ایرانیان و یا به نگرانی در مورد سقوط انقلاب رایانه ای در دست های بهره کشان و جهان سرمایه و پیامدهای چنین وضعیتی برای دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر و آموزش عمومی و نیازهای نویسندگان و پژوهشگران و نیازهای عموم مردم به رسانه های نوین و یا کمبود آزادی برای برخی رشته های علمی در علوم انسانی مانند سوسیالیسم علمی و انتشار ادبیات مارکسیستی (مشکلی که به عنوان مثال لیبرال ها با آن مواجه نیستند) و در ادامه همین موضوع به کمبود و نبود آزادی برای انتخاب دین و یا بی دینی به مفهوم خدا نابوری ... گسترش دهیم. علاوه بر این بی فایده نیست که به بودجه ها و امکانات مادی برای ساخت مسجد که یک بخش از مسئله را تشکیل می دهد، بودجه مرتبط به حفظ و نگهداری و مصارف جانبی را نیز یادآور شویم: برق و آب و فراش باشی و متولی و غیره. متأسفانه من در شرایطی نیستم که بتوانم آماری از بودجه کل دستگاه دین اسلام در ایران و منابع مالی آن در اینجا مطرح کنم، ولی وقتی به 870000 هزار زائر حج عمره در سال فکر کنیم، می توانیم حدس بزنیم که در کشور ما برای هیچ زمینه ای مانند مسائل مذهبی بودجه و وقت و انرژی اختصاص پیدا نمی کند.

روشن است که مقایسه «کمبود» مساجد و مدارس در ایران می تواند هویت چهره دستگاه دین

اسلام در ایران را بهتر نشان دهد: سایت خیرین مدرسه ساز. 23 فروردین 1394 در مقاله ای تحت عنوان «ضرورت ساخت مدرسه جدید» می نویسد:

«بیزن سلیمانپور در گفت و گو با خبرنگار مجمع خیرین مدرسه ساز شهر تهران افزود: شرایط فضاهای آموزشی شهرستان بهارستان مطلوب نیست و با توجه به کمبود فضاهای آموزشی در صورت تداوم وضعیت فعلی و عدم توجه به این حوزه احتمال سه شیفته شدن مدارس در سال های آتی وجود دارد. وی بیان کرد: شهرستان بهارستان با جمعیت 650 هزار نفر جمعیت در سطح 67 کیلومتر مربع و تراکم 7818 نفری به عنوان متراکم ترین مرکز جمعیتی شناخته شده که در طی 35 سال گذشته، جمعیت این منطقه از 6 هزار نفر به 650 هزار نفر رسیده است. فرماندار بهارستان تأکید کرد: متأسفانه با توجه به رشد جمعیت شهرستان بهارستان زیرساخت های مورد نیاز منطقه در عرصه های مختلف آموزشی، بهداشتی، درمانی، فرهنگی و رفاهی و... شکل نگرفته و مشکلات عدیده ای از گذشته به ارث رسیده است که باید برای حل آنها گام های اساسی برداشته شود.»

این گزارش را می توانیم با گزارش دیگری در سایت «میلیون ایران» 9 خرداد 1393 تلاقی دهیم:

«7700 مسجد در ایران در حال ساخت است، سپاه تا 25 میلیون تومان برای هر مسجد کمک می کند.» و «مقامات جمهوری اسلامی از جمله مسئولان سازمان اوقاف معتقدند که با توجه به جمعیت ۷۷ میلیون نفری ایران، این کشور نیازمند حداقل ۱۰۰ هزار مسجد است. برای تأمین این

نیاز باید حدود ۲۸ هزار مسجد جدید ساخته شود.»



عکس های کودکانی که طی آتش سوزی در یکی از مدارس ایران دچار سوختگی شدند.

نیروهای نظامی

و بودجه برای مسجد

با این حساب می بینیم که از دیدگاه صاحب نظران سازمان اوقاف 20300 فروند موشک متافیزیک تخیل پیمای برای تحقیق افکار عمومی و نشر اکاذیب (خدا و پیغمبر و ملائکه و جهان آخرت) و گسترش شبه علم و سرکوب عمومی و تداوم تروریسم 1400 ساله ناب محمدی پیغمبر راهزن آدمکش و برده دار و کلاهبردار و ریاکار برای ابد و ازل، مکان از خودبیگانه زا و از خودبیگانه ساز و میعادگاه استثمار و استثمار مضاعف تضمینی و اجباری مقدس (یعنی استثمار فرهنگی و تحمیل فرهنگ و زبان و دین اشراف تازی دوران باستان و تبدیل کردن زد و خوردهای قبایل راهزن عرب بدوی به تاریخ ایران با حذف تاریخ ملی ایران) و پاتوق برده فروشان و راهزنان و قاچاقچیان متافیزیک... هنوز دچار کمبود می باشد. با این وجود باید پرسید که جایگاه سپاه پاسداران در اینجا کدام است و از کدام منبع مالی به ساخت مسجد در ایران یاری می رساند ؟ ...

باید اعتراف کنم که فاصله زمانی و مکانی من با ایران اجازه نمی

دهد که چشم انداز خیلی روشن و دقیقی داشته باشم، و بطور کلی نشریات اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور را نیز یا نمی خوانم و یا به آنها اطمینان ندارم. این اپوزیسیون ها اساساً به دلیل وابستگی به امپریالیسم جهانی و اولترا لیبرالیسم انگلوساکسون باطل هستند. بی آن که پیوندهای عمیق ایدئولوژیک این اپوزیسیون های پنتاگونی با ایدئولوژی مذهبی و طبقه حاکم ایران را بفراموشی بسپاریم.

ولی تا جایی که در مورد سپاه پاسداران می دانم، این سپاه یک ارتش تمام عیار است و از افراد زبده و آموزش دیده شده تشکل یافته (زمینی، هوایی، دریائی) به انضمام زیر بناهای صنعتی نظامی برای ساخت جنگ افزارهای مختلف، در واقع ایران دارای دو ارتش تمام عیار است به انضمام بسیج. سپاه پاسداران با وجود نسبت هایش با «انقلاب اسلامی»، از دیدگاه من در حفظ امنیت ملی شرکت دارد و فرزند فرهنگ و شرایط تاریخی و اجتماعی ایران بوده و هست. این دیدگاه تقریباً دیدگاه تمام کمونیست های واقعی است.

تا پیش از ریاست جمهوری روحانی، به دلایل استراتژیک و حفظ امنیت ملی، من هر گونه انتقادی در رابطه با جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران را برای خودم ممنوع می دانستم (به استثناء مواردی چند از جمله موضوع شهادت به عنوان یکی از ارکان مهم ادیان یکتاپرست همیشه مورد اعتراض من بوده...)، ولی امروز به همان دلایل استراتژیک و حفظ امنیت ملی، و با تغییر شکل یافتن تهدیدات، محدودیت هائی را که پیش از این برای خودم قائل بودم حذف کردم. در مورد مداخله مالی سپاه پاسداران برای ساخت مسجد در ایران از قرار 25

میلیون تومان برای هر مسجد و برای 7700 مسجد جدید، برای ما واقعاً باید جای شگفتی داشته باشد که یک نیروی نظامی که معمولاً برای فعالیت هایش از دولت بودجه دریافت می کند این بودجه را برای کار دیگری اختصاص دهد، به ویژه در شرایطی که برای جبران کاستی های دفاعی، صنایع نظامی ایران به بودجه های نجومی نیازمند است. ولی گویا که سپاه پاسداران به عنوان یکی از دو ارتش دفاعی ایران در امور بازرگانی و تولیدی در تمام زمینه ها شرکت دارد یعنی ساخت و سازی که شاید بین تمام ارتش های جهان بی بدیل باشد، با این وجود این وضعیت تنها به سپاه پاسداران مربوط می شود ولی شامل حال ارتش ملی ایران نمی شود. البته تولیدات در ایران هنوز از خصوصیات شیوه تولید جهان سومی برخوردار است یعنی مونتاژ مثل لودر سازی در تبریز که تمام قطعاتش از چین وارد می شود. این شیوه تولید نیز به ساخت و ساز بورژوازی کمپرادور باز می گردد که ما باید آن را در کنار دستگاه و ایدئولوژی اسلامی به عنوان عناصر و عوامل رکود تاریخی ایران و وضعیت استعماری و استثماراری ایران بازشناسی کنیم. در نتیجه فعالیت های تجاری و غیر نظامی سپاه پاسداران خاصه با توجه به این شیوه تولید جهان سومی، نیروی امنیتی را به نیروی حافظ استثمار و استثمار و پاسدار تمام خصوصیات که به طبقه وابسته و معامله گر باز می گردد تبدیل می سازد : خصوصیات برجسته بورژوازی کمپرادور، بطور مشخص و بی هیچ ابهامی عبارت است از : دشمنی آشتی ناپذیر با آموزش، خلاقیت، کار و تولید، آزادی و عدالت اجتماعی و پیشرفت، از همین رو سپاه پاسداران با جذب تمام خصوصیات شیوه تولید جهان سومی و خصوصیات

بورژوازی کمپرادر خواهی نخواهی در چشم گردباد سیاست های امپریالیستی نطفه بسته است. زیرا، به عنوان مثال مسئله دیرپای هسته ای ایران، در فرجام تمام اتهامات بی پایه و اساس، نیروهای مولد ایران را هدف گرفته و استقلال و قدرت ایران را تهدید می کند. و می بینیم که این شیوه تولیدی با چنین تمایلات پورنگی برای گسترش شبه علم و مذهب کاملاً در راستای اهداف امپریالیستی حرکت می کند.

ضرورت تفکیک سپاه از سپاه

در نتیجه، سزاوار است تا ما بین توده سپاه پاسداران به عنوان یکی از دو ارتش دفاعی و استراتژیک ایران تفکیک قائل شویم، یعنی:

1) آنهایی که به صحنه جنگ های منطقه ای گسیل می شوند (خواهی نخواهی، بخوانید جنگ تحمیلی در چهار چوب طرح ایالات متحده برای خاورمیانه بزرگ و راه اندازی جنگ شیعه و سنی به عنوان یکی از عناصر استراتژی «هرج و مرج سازنده» برای تجزیه کشورها و به هدف تسلط بر منابع انرژی) و یا وقتی که در مرزهای ایران هدف تروریست های پنتاگونی و قاچاقچیان مافیای پنتاگونی قرار می گیرند (در کردستان و بلوچستان). یعنی کادرهای واقعاً نظامی و رزمی.



رژه سپاه پاسداران با تفنگ های آکا 47 که امروز دست کم در ارتش روسیه کاملاً به موزه سپرده شده است. تفنگ کلاشنیکوف آکا 47 در واقع برای تیرانداز غیر ماهر ساخته شده بود و تقریباً فراتر از

100 متر دقتش را از دست می دهد. حال این که در سال 2015 این تفنگ ها به چه کار می آید، به موضوع ما ارتباطی پیدا نمی کند، ولی آنچه مسلم بنظر می رسد این است که نه تنها از دوران آکا 74 که از سال 1974 در ارتش شوروی جایگزین آکا 47 شد، و آکا 12- آکا ام که از سال 2012 وارد خدمت به ارتش روسیه شد، بلکه علاوه بر این با رباتیزه و رایانه ای شدن پیاده نظام و حتی با ورود لباس های نوین پیاده نظام ویژه جنگ الکترونیک، ضد الکترونیک و با تفنگ های رایانه ای مانند ام ایکس 25 و مهمات هوشمند، این تفنگ ها در دست ارتش ایران (سپاه پاسداران) یک معنی اساسی دارد و آن هم حاکمیت دستگاه دین و ایدئولوژی اسلامی (برده دار، راهزن، تا سرمایه داری وحشی لیبرال) است که از آغاز تا امروز به تحقیر زندگی و شرافت انسانی به طور عام و تاراج ایران به طور خاص اشتغال داشته است. معنای دیگر این است که آنهایی که در پست های کلیدی هستند به امنیت ملی ایران و نیروهای از جان گذشته ایران خیانت می کنند. به همین علت من می گویم ایران ایران نشود تا اسلام در ایران ویران نشود. و فراموش نکنیم که همین دستگاه تروریسم دین اسلام که با گروگان گیری کشورها و ملت ها و قانون منع خروج از دین برای مسلمان فطری یعنی طی 1400 سال گروگان گیری و تهدید به مرگ در سطح توده های عظیم، امروز رسماً در فراسوی گفتگوهای هسته ای در پایانه 30 ژوئن 2015 در پی سپردن کشور به لیبرالیسم و اولترالیبرالیسم آنگلساکسون است.

2) گروه دوم از «سپاه» بزمی ها یعنی آنهایی هستند که پست های کلیدی را در اختیار دارند و با فعالیت های بازرگانی و به اصطلاح تولیدی و کنترل منابع طبیعی رایگان در تیبانی با طبقه بورژوازی وابسته و معامله گر فعال هستند. به این دو گروه در سپاه پاسداران باید یک گروه دیگر را نیز اضافه کنیم که گروه روحانیان فارغ التحصیل از

حوزه های علمی (دقیتر اگر بخواهیم بگوئیم حوزه های شبه علمی و مکان آموزش و گسترش خرافات و قاچاق متافیزیک) هستند که در تمام شهرهای ایران از جمله نیروهای نظامی ایران و سپاه پاسداران نفوذ کرده اند. موضوع نفوذ دیوان سالاری روحانیت را کمی دورتر بیشتر توضیح خواهم داد.

سپاه، بورژوازی کمپرادر و تولید جهان سومی

به عنوان عوامل استعمار و استثمار و عقب ماندگی

و وضعیت نیمه وحشی (یا تک محصولی) ایران

در نتیجه، کمک مالی سپاه پاسداران برای ساخت مسجد در ایران معانی متعددی می تواند داشته باشد. ابتدا استقلال مالی سپاه مطرح است که به شکل مستقل از دولت عمل می کند حال پیامد چنین امری چه خواهد بود... ارتشی که حرفه اش منحصر به امور نظامی نیست، و مأموریتش نیز تنها به امور نظامی و حفظ امنیت ملی خلاصه نمی شود... بی گمان بازاری های ایران نیز می توانند از این وضعیت شاکی باشند، ولی جامعه ایرانی برای پاسخ گویی به نیازهایش به رشد نیروهای مولد نیازمند است، اهمیت خاصی ندارد که چه کسانی از وضعیت استعماری و نیمه وحشی ایران بهره می برند، که فرماندهان پاسدار باشند یا حاجی بازاری ها و مبلغان لیبرالیسم با چاشنی «همه در برابر قانون مساوی هستند»، «ولی نه در اقتصاد و امتیازات طبقاتی»، بلکه انتقاد اصلی به سیستم تولیدی باز می گردد که هنوز به شیوه تولید جهان سومی تعلق دارد با پیامدهای آن که

<http://www.youtube.com/watch?v=nmin ta 2yI>

خلاقیت به آموزش و فضای باز و آزاد نیازمند است. در نتیجه این شیوه تولید با این ایدئولوژی شبه علمی و خردگریزی و اسلام اجباری با ضمانت تهدید به مرگ در صورت خروج از دین، به انضمام سیطره ابر قدرت ها بر ایران هماهنگی خاصی ایجاد می کند که در مفهوم واقعی «ساخت ایران» شرکت دارد. ولی البته ما ایرانیها مسئول و وارث چنین وضعیتی هستیم.]

رئیس جمهور ایران برگزیده ولایت فقیه و دستگاه دین اسید پاش اسلام در ایران نیز در یکی از سخنرانی هایش، پیرامون موضوع ضرورت تفکیک قوا از یکدیگر، می گوید «اگر تفنگ و اسلحه و قدرت سیاسی را به یک نفر بدهید موجب فساد خواهد شد» (البته من این جمله را از روی حافظه ام نوشته ام). بی گمان رئیس جمهور شیخ حسن روحانی با طرح چنین مسئله ای به طبقه بورژوازی کمپرادور و بازاری هائی فکر می کرده است که منافعشان با منافع فرماندهان دیوان سالار سپاه به مخاطره افتاده و یا محدود شده است. ولی آقای حسن روحانی به هیچ عنوان شیوه تولید را زیر علامت سؤال نمی برد.

کمک مالی سپاه برای ساخت مسجد و ایدئولوژی اسلامی، حاکمیت شبه علم

زمینه ساز حاکمیت ابر قدرت ها بر ایران

خیانت به نیروهای نظامی و امنیت ملی ایران

[متأسفانه «ساخت ایران»، «صنعت داخلی» اشتغال برای جوانان» و «تکنولوژی برای این مرز و بوم» به همان اندازه دروغ و بی پایه و اساس است که ادیان یکتاپرست در اعتقاداتشان به جهان بالائی با نفی جهان پائینی. این به اصطلاح «ساخت ایران» چیزی نیست بجز تولید جهان سومی و کلاه برداری در روز روشن. تمام این کارخانه، و نه تنها این کارخانه بلکه تمام کارخانه های موجود در ایران - مثلاً دو چرخه سازی قوچان - کاملاً از خارج وارد می شود گرچه برخی قطعات دوچرخه هنوز از خارج وارد می شود. این نوع «صنعت داخلی» تنها برای کشورهای سازنده کارخانه ها کار واقعی و فن آوری واقعی ایجاد می کند. بر عکس برای ایران از دیدگاه صنعتی موجب سیر قهقرائی و بی کاری می شود...تنها برای حاجی بازاری ها و بورژوازی کمپرادور قابل بهره برداری هست و برای سازندگان خارجی. چنین معاملاتی اگر در چشم انداز انتقال واقعی تکنولوژی صورت می گرفت البته می توانستیم اندکی امیدوار باشیم ولی بطور کلی در ایران چنین روندی وجود ندارد، چرا که پیش از همه منافع طبقه حاکم چنین روندی را به سود خود نمی بیند، و از سوی دیگر ایدئولوژی اسلامی به شکل بنیادی با علم و سازندگی و خلاقیت و خرد انسانی دشمنی آشتی ناپذیری داشته و مبلغ شبه علم است و برای تعلیم و گسترش و تحمیل این شبه علم و اعتقادات خرافی و پیش از همه اعتقاد به وجود خدا نیز از زور و ترور و تهدید به مرگ بهره می برد، در صورتی که گسترش صنعت به علم و رشد نیروهای مولد نیازمند است. علاوه بر این

الزاماً به گسترش توده های بی کار و فقر عمومی می انجامد و کشور را نیز همچنان در وضعیت وابسته و نیمه وحشی متوقف نگهداشته است. فکر می کنم باید توضیح مختصری در مورد [نیمه وحشی] بنویسم، گرچه در نوشته های دیگری بخوبی این مفهوم را توضیح داده ام و در اینجا مجبورم دوباره آن توضیحات را تکرار کنم : از دیدگاه من وابستگی اقتصاد ایران به منابع انرژی فسیلی که به رایگان در طبیعت ایران وجود دارد جامعه ایران را در سیر قهقرائی فرو برده و به همین دلیل نیز هست که کار مفید ایرانیان گویا نیم ساعت در روز تخمین زده شده است. چون که ساخت و ساز جامعه ایران بر اساس مصرف محصولات کشورهای صنعتی بوده و ایرانیان در واقع کار نمی کنند. و این نیم ساعت نیز احتمالاً کار به مفهوم تولید واقعی نیست بلکه پادوئی برای راه اندازی محصولات جهان صنعت است. در نتیجه وضعیت نیمه وحشی حاصل وابستگی به نفت و گاز یعنی مواد طبیعی رایگان است. البته باید دانست که این منابع طبیعی مثل دستگاه دین اسلام و جمهوری اسلامی ایران ابدی و ازلی نیست. و نیمه وحشی باز هم به این معنا است که ایرانیان در حال حاضر قادر نیستند این انرژی فسیلی را به کار تولیدی تبدیل کنند.

ویدئوی زیر در مورد «صنعت تولید لاستیک ایران»، گرچه شاید ارتباطی به سپاه پاسداران نداشته باشد (نمی دانم) ولی نمونه ای است از وضعیت صنایع در ایران. 9 ژوئن 2015 برای این ویدئو توضیحاتی نوشته بودم که یادآوری آن را برای گسترش موضوع این نوشته بی مناسبت نمی دانم.

و ماندگار شدن ایرانیان در صغارت

این کمک مالی سپاه را از هیچ راه دیگری بجز از طریق ایدئولوژی طبقه حاکم نمی توانیم درک کنیم. به همین علت است که مسجد و متعاقباً شبه علم و امداد غیبی به بهای شکننده ساختن امنیت ملی برای این ارتش و رژیم اسلامی اهمیت پیدا می کند. جنگ افزارها نیز دست آخر یا برای سرکوب و تهدید خود ایرانی ها به کار می رود و یا خواهی نخواهی برای شرکت در طرح های استعماری امپریالیست ها، ولی نه هرگز علیه امپریالیست ها، بلکه کاملاً بر عکس — خواهی نخواهی — برای تضمین حاکمیت امپریالیست ها و منافع طبقاتی یک طبقه خاص که امروز داعیه جانشینی خدا روی زمین را دارد. برای ابد و ازل تا روز قیامت...

بی گمان، ضرب المثل فرانسوی در اینجا بسیار مناسب بنظر می رسد: «شیطان در جزئیات نهفته است»، فرماندهان پاسدار و روحانیتی که اعتبار روحانیتشان را تنها با دیپلم صادره از حوزه شنگول و منگول تضمین کرده اند خواهی نخواهی به استراتژی امپریالیسم جهانی و امپراتوری آمریکا پاسخ مثبت می گویند. توضیح واضحات این است که ایالات متحده به عنوان پاسدار بین المللی جهان سرمایه داری برای پیشبرد اهداف تجاوزکارانه و سودجویانه اش روی فن آوری های نظامی و به ویژه روی «حرف آخر» یعنی تهدید به تهاجم اتمی و اتمی تاکتیک تکیه می کند. در حالی که ایدئولوژی اسلامی در پایان تمام نمایش زورآزمایی ها به امداد غیبی تکیه دارد، و صحنه جنگ را نیز جایی برای تجلی خواست خدا می داند همان گونه که ثروت و امتیازات طبقاتی را خواست خدا می داند.

در حالی که به ویژه از دوران هیروشیما و شاید از خیلی پیشتر، یعنی از دوران جنگ اول جهانی با توپخانه سنگین و استفاده از گاز سمی و سلاح شیمیایی، و شاید حتی از دوران اختراع وینچستر با هفت گلوله و 400 متر برد مؤثر که با آن آمریکای شمالی را از بومیان قاره تصفیه کردند، استراتژی شهادت باطل گردید. در آینده نزدیک نه تنها با گسترش بسیار سریع ربات در ارتش های جهان بلکه با گسترش لیزر و در فاصله کمی دورتر با سلاح های ضد ماده، ناکارآمدی شهادت جای تردیدی باقی نمی گذارد. البته شهادت برای تداوم دین و شبه علم و تحقیر زندگی و تخریب شخصیت انسان در ماندگاری انسان در صغارت همواره کارآمد خواهد بود.

در تلاقی دو گزارش بالا در مورد کمبود مسجد و مدرسه در ایران، تقریباً می توانیم به روشنی از اولویت های دستگاه دین اسلام در ایران برای ایرانیان آگاه شویم. اولویت برای ایجاد مکان نشر و آموزش شبه علم و آنهایی که ورد و جادو و اجی مجی لاترجی می آموزند و فروشندگان مخدر تسکین بخش برای عوام نادان و گناهکار و صغیر، راهیان جهان بالائی و باشندگان جهان بی قدر و قیمت پائینی، یعنی تنها جهانی که واقعاً وجود دارد. در اینجا مشخصاً و به روشنی و بی هیچ ابهامی می بینیم که آموزش، آموزش واقعیت، علم واقعی و اصیل به حاشیه رانده شده است. من فکر می کنم که از هم اکنون می توانیم با احتیاط و فروتنی یک نتیجه گیری کلی به عمل بیاوریم، و بگوئیم که این مقایسه تا حدودی می تواند نماد خرد گریزی، علم گریزی، زندگی گریزی دین اسلام باشد و همین خصوصیت نیز به عنوان یکی از خصوصیات ثابت دین اسلام از آغاز تا امروز بوده که دست

نخورده باقی مانده و گویی عقربه ساعت در همان نخستین ثانیه های نزولات مقدس آسمانی متوقف شده است.

ولی موضوعی که از دیدگاه من بیش از همه حائز اهمیت بنظر می رسد، به توضیحاتی باز می گردد که سایت اقتصاد ایران در مورد «کمبود روحانی» در مساجد نوشته است. البته شاخص ها برای تعیین کمبود روحانی و تعداد آنها مشخص نشده ولی مشخصاً نوشته شده که «90 درصد خروجی های حوزه به مراکز فرهنگی، آموزشی، نظامی و سیاسی می روند و جذب این مراکز می شوند.»

به عبارت دیگر روحانیت دیوان سالار، یعنی روحانیت به ضرب دیپلم حوزه های اسلامی یعنی مکا نهائی که در آنجا شبه علم و خرافات و ممنوعیت خرد و آزادی اندیشه و اسید پاشی و کسروی کشی ... را تدریس می کنند، این عاملان از خودبیگانه و از خودبیگانه زا و از خود بیگانه ساز از این پس تا 90 درسد مستقیماً مثل ویروسی مرگبار وارد شاهرگ های حیاتی کشور و جامعه ایرانی ما می شوند. باشد تا در کشور ایران این پیغام آوران با ایمان تنها برای مرگ برج پیروزی بر پا کنند. و تنها برای مرگ 14 معصوم از ما اشک بگیرند و از ما بخواهند تا از تنها زندگی و تنها واقعیتی که وجود دارد قطع نظر کنیم. خودمان را بزنیم و شیون بکشیم تا رستگار شویم و خوشحال باشیم که یک هیئت از زنان بازرگان ایرانی برای معامله به همراهی تعدادی هنر مند به آمریکا رفته اند... (مراجعه شود به مقاله «جزئیات حضور تاجران زن ایرانی در آمریکا» در سایت اقتصاد ایران در لینک زیر <http://www.ireconomy.ir/fa/page/19358>) تا مگر با

مجلس زنانه و رقص و آواز پری چهرگان و مداخله زنان مسلمان تاجر تنش زدائی شود و فرجی بشود برای این راهزنانی که از اعماق تاریخ آمده اند تا همچنان و باری دیگر مادر ایران را به نام اسلام و الله اکبر و الله اصغر بگایند و یا به گائیدن دهند. می گویند آخوند ها برجسته ترین جاکش های جهان هستند و این اسلام با فاحشه خانه های اسلامی شان همان گونه رفتار می کند که در سال اول تازش تازی ها به ایران در استخر عمل کردند. پطروشفسکی در کتاب اسلام در ایران، مشخصاً به کشتار ایرانیان در استخر اشاره می کند : 40 هزار مرد ایرانی را سر بریدند و به زنان و دختران تجاوز کردند و طبق موازین قرآنی و فرامین الله بخشنده و مهربان بازمانده ها همه به بردگی محکوم شدند.

به عبارت دیگر، از این پس فرهنگ، آموزش، امنیت ملی و سیاست زیر چتر شبه علم قرار می گیرد، در حالی که جامعه ایرانی نه تنها برای حل مشکلاتش در تمام زمینه ها، بلکه برای مقابله با بازمانده دوران استعمار (یعنی بورژوازی کمپرادور و الزاماً نظام سرمایه داری - لیبرال) و برای مقابله با تهدیدات بسیار جدی ابر قدرت ها ... به علم واقعی و آگاهی عمومی و آزادی و عدالت اجتماعی روی زمین، و رشد نیروهای مولد و زندگی در تنها واقعیت موجود نیازمند هستند.

البته شبه علم یا اعتقادات مذهبی تنها دشمن قسم یادکرده علم و آگاهی و تولید نیست، بلکه جامعه طبقاتی و سرمایه داری یکی دیگر از دشمنان علم و آگاهی و بهره مندی عمومی از آن است، به ویژه در دوران اولترا لیبرالیسم آنگلو ساکسون که طی آن تقریباً تمام دست آوردهای اجتماعی مورد تهاجم قرار گرفته

است. خصوصی سازی ها تا نظام آموزشی پیش رفته است. امروز در ایران با وعده بی فرجام آموزش حرفه ای و کار از بیکاران پول می گیرند. به این معنا که بی کاری و فقر در ایران برای آنهایی که ذوب در نظام هستند، تبدیل به محل درآمد شده است.

این مسئله کاملاً روشن است. ولی مبارزه طبقاتی، مقاومت در مقابل تروریسم، و تروریسمی که جزء جدائی ناپذیر نظام سرمایه داری، جامعه طبقاتی بوده و در عین حال ادیان یکتاپرست نیز متحد آن هستند، به شکل احتمالی دستیابی به آگاهی و حتی آغاز ساختمان سوسیالیستی در دوران حاکمیت تروریسم لیبرالیسم — در مبارزه طبقاتی — از دیدگاه من امکان پذیر است. من به چنین مبارزه ای معتقد هستم و برای آن کار می کنم. البته برخی از بین جی آی جو های پنتاگونی مانند عطا هودشیان از مبارزه طبقاتی تصویر کاملاً انحرافی عرضه می کنند، گرچه تیتر دکترا را با خود بین کانادا و فرانسه یدک می کشد، ولی این آقای استاد مبارزه طبقاتی را با جنگ طلبی و خون ریزی و خشونت تعریف می کند... در حالی که مبارزه طبقاتی پیش از همه تا جایی که من فهمیده ام یعنی تسلط بر طبیعت و کسب آگاهی، آگاه بودن از جهان پیرامون و موضع گیری انتقادی در چشم انداز تحولات عینی در واقعیت زندگی و البته دفاع از قانون و دفاع از آرمان منع استثمار انسان از انسان و دفاع از دموکراسی واقعی یعنی الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید. البته اصطلاح دیکتاتوری طبقه کارگر برخی را به وحشت می اندازد.

پیشگامان ایران از شرایط خارج از کشور احتمالاً می توانند و باید شبکه ای از مقاومت ملی در

مقابل دستگاه دین اسلام در ایران ایجاد کنند (نمی گویم شرایط امن خارج از کشور با توجه به ماجرای شارلی هبدو در فرانسه که اسلام در واقع دومین مذهب است). باید بپرسیم که فهرست ما برای نقد مذهب کدام است؟ با کدام استراتژی می توانیم به توده های عظیم مسلمان که هم میهنان ما هستند یاری رسانیم تا از بندهای این توهم مخرب، در یک بازه زمانی... از بند های اسارت اسلامی رهائی یابند تا سرانجام پس از 1400 سال تروریسم دینی، به روی زمین بازگردند و در تنها دنیائی که وجود دارد شانس خودشان را برای رسیدن به کبارت، تمدن سازی، و زندگی بیازمایند؟ آلترناتیو مخالفان اسلام در ایران کدام است؟ روشن است که آلترناتیو اصلی انسان آزاد و کبیر است که از دوران صغارت عبور کرده است. آلترناتیوها قانون، علم، شناخت... است که باید در مقابل شبه علم و تروریسم بنیادی دین اسلام قرار گیرد و جایگزین شود. یعنی علم و شناختی که در کار بست هایش بازتاب عینی در جامعه داشته باشد. ولی علم و شناخت در آمریکا هم وجود دارد، در اروپا هم وجود دارد، پس چرا سوسیالیسم در آنجا رشد نکرده و چرا مذهب تاروپود جوامع غربی را نیز در هم پیچیده؟ پاسخ این است که نظام سرمایه داری در غرب رشد کرد و به علم و صنعت نیازمند بود، و در چهار چوب منافع خودش آزادی هائی را پذیرفت... و امروز هم به پنج یا شش هفت درصد از دعاوی دموکراتیک خودش پاسخ می گوید که با گسترش اولترالیبرالیسم دموکراسی اندک اندک به قول ژان میشل ورنوشه اندک اندک به «دموکراتور» تبدیل می شود و این روند دیکتاتوری در غرب رو به افزایش است. ابتدا با حذف تمام دست آوردهای اجتماعی. در نتیجه همین سرمایه داری غربی

دست کم به دلیل طبقاتی بودن جامعه به مذهب نیازمند است و باز هم به این دلیل که بنیادهای نظام و جامعه سرمایه داری نیز مانند مذهب خرد گریز است و برای حل مشکلات راهکار روزه داری را به مردم تجویز می کند. ولی در ایران طبقه حاکم نیازی به آموزش و تشویق علم و دانش و پژوهش و تولید نداشت و امروز هم نیازی به این امور ندارد. به همین علت حاکمان اسلام در ایران برای ساختن مسجد و خواندن قرآن نسبت به ساختن مدرسه و حقوق آموزگاران اولویت قائل هستند. ولی باید بررسییم اگر فردا اسلام از ایران برود و به بیابان های عربستان بازگردد، آیا مشکل عقب افتادگی ایران حل خواهد شد؟ اپوزیسیون های پنتاگونی هم تقریباً همین را می خواهند، آنها البته بیشتر روی جمهوری اسلامی ایران تکیه می کنند و نه اسلام و حتی از «آخوند خوب و آخوند بد» حرف می زنند. از دیدگاه من اپوزیسیون های پنتاگونی قادر به ایجاد تحول در ایران نیستند، چرا که با پنتاگون و خاصه با دلارهایش از خودبیگانه شده اند، و وابسته هستند. وابستگی را باید به عنوان یکی از روندهای سیر قهقرائی بدانیم که هر گونه والاگرایی را نزد افراد مبتلا به وابستگی و ازخودبیگانگی ناشی از آن را ناممکن می سازد. در هر صورت، موضوع را باید از دیدگاه ساختار طبقاتی و خاصه در خصوصیات طبقه حاکم ایران نیز جستجو کنیم، یعنی خصوصیات طبقه وابسته و معامله گر که به شکل بنیادی با آزادی، آموزش، خلاقیت، تولید، عدالت اجتماعی و نقد دشمنی آشتی ناپذیری دارد و قادر به ایجاد تحول نیست. این طبقه امروز با دین اسلام و 100 هزار مسجد به علاوه حسینیه ها و نمازخانه ها و

سقاخانه ها و امام زاده های ثابت و متحرک و شهدا نیز مجهز شده است.

تا کنون نقد مذهب تقریباً در انحصار جبهه اپوزیسیون های پنتاگونی بوده، و هر چه می خواستند و هر چه می توانستند طی این یک ربع و نیم قرن گذشته در راستای منافع امپریالیست ها و هم صدا و هماهنگ با رسانه های آتلانتیست برای سیاه نمائی مسلمانان گفته اند. ولی هدف ما سیاه نمائی مسلمانان نمی تواند باشد تا متعاقباً با بریدن سرشان و تخریب کشورشان چپاول منابعشان را توجیه کنیم. ما خودمان همه جا هدف همین سیاه نمائی ها هستیم. به انضمام این که هدف دستگاه دین اسلام نیز هستیم. در حالی که مبارزه طبقاتی در مبارزات گسترده در روند تاریخ مبارزه واقعی علیه تروریسم واقعی یعنی مبارزه علیه نظم طبقاتی و مالکیت خصوصی بر ابزارکارهای تمدن ساز بیش از پیش باید ما را متوجه فاجعه بزرگ روبنائی کند. باید این صفحه خط افتاده را متوقف کنید که دائماً موضوع زیر بنا را مطرح می کند.

استراتژی دستگاه دین اسلام برای امنیت ملی با تمام این دیپلمه های شبه علمی از حوزه های شنگول و منگول که با اجی مجی لاترجی وارد شاهرگ های حیاتی جامعه ایرانی شده اند — یعنی استراتژی شهادت — روبنائی است یا زیر بنائی؟ و ما تا چه اندازه نمی دانیم که کاربست همین استراتژی در رابطه مفصلی با جهان کار به خیل قربانیان جهان کار و مرگ و میر فوق العاده بالا در میان کارگرانی ایرانی در محل کار می انجامد. هدف من این نیست که بگویم کارگران در کشورهای اروپائی یا آمریکائی شمالی قربانی نمی شوند. ولی

هدف من این است که یکی از ویژگی های برجسته وضعیت کار در ایران را روشن سازم که مستقیماً با استراتژی شهادت گره خورده است. البته رباتیزه شدن ارتش های جهان، و ورود این فن آوری که بی گمان به شکل مقدماتی و عاریتی در ارتش ایران نیز آغاز شده، بی گمان جرقه هائی در درون این استراتژی مرگبار مذهبی و بی تأثیر و حتی مخرب برای امنیت ملی و مخرب برای خیلی چیز های دیگر ایجاد کرده و خواهد کرد و ما حتماً باید از این فعالیت ها پشتیبانی کنیم. ولی با توجه به حضور گسترده عوامل مذهبی در درون ارتش و جهان سیاست، بیم آن می رود که همین امکانات ارتش ایران که حاصل چانه زنی و معامله با ابر قدرت ها بوده، ناکارآمد باقی بماند.

ولی من به این نتیجه رسیده ام که مبارزه علیه دستگاه دین اسلام در ایران — روبنائی — برای مبارزه طبقاتی یک ضرورت اجتناب ناپذیر در وضعیت ایران است. البته من از اصطلاح «سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران» حرف نمی زنم چرا که این اصطلاح متعلق به اپوزیسیون های پنتاگون ساز است و در هر صورت برای اهدافی که من پی گیری می کنم کاربردی ندارد. ولی من از ضرورت های تخریب دستگاه اسلام در ایران و طبقه بورژوازی کمپرادور به عنوان متحد نظام بهیمی سرمایه داری حرف می زنم. یعنی تخریب دینی که از سوی بسیاری از فرهیختگان ایرانی یکی از مسئولان عقب ماندگی های جامعه ایرانی شناخته شده و موضوع تازه ای نیز نیست.

گسترش و تشدید اسلامی سازی ایران برای دراز مدت از سوی دستگاه دین اسلام و رژیم

جمهوری اسلامی ایران — با توجه به دومین ذخیره گاز جهان — به شکلی است که باید جنگ خطر پیامدهای اسفناک چنین وضعیتی را در تمام زمینه ها و از همه مهمتر در زمینه امنیت ملی به صدا درآوریم.

در این مقاله ما عناصر بازدارنده پیشرفت در ایران را شناسایی کردیم. پرسشی که بر جا می ماند طبیعتاً «چه باید کرد؟» است. ما باید مؤثرترین جنگ افزارها را علیه دین اسلام در پاکسازی ایران از ایدئولوژی اسلامی که در پیوند با ایدئولوژی بورژوازی کمپرادور می باشد، و عبور از صغارت و تحقیر انسان به کبارت در سطح توده های عظیم به کار ببریم : این جنگ افزار چیزی نیست بجز نقد و کار پژوهشی در آزادی — وقتی که چنین آزادی ممکن بنظر می رسد.

سرنوشت از خود بیگانگی الگوی پدر روحانی

نامه تاریخی امام خمینی به میخائیل گورباچف

4 مه 2015

نوشته حمید محوی



اخیراً برای نخستین بار بر حسب اتفاق یک گزارش ویدئویی (1) درباره «نامه تاریخی امام خمینی به میخائیل گورباچف» کشف

کردم که شاید برای بسیاری از خوانندگان ایرانی شناخته شده باشد. اول ژانویه 1989، امام خمینی از طریق هیئتی رسمی نامه ای برای میخائیل گورباچف می فرستد (2)، دو ماه بعد وزیر امور خارجه شوروی ادوارد شوارندازه همراه با پاسخ گورباچف به ملاقات رهبر انقلاب اسلامی می آید. موضوع این نوشته تنها به دقایقی مرتبط می باشد که امام خمینی حرف ادوارد شوارندازه را قطع می کند، و می گوید که «به ایشان بگوئید که من می خواستم جلوی شما یک فضای بزرگتر باز کنم»... سپس خمینی بلند می شود. در کنار خمینی کمی دورتر یک فرد مذهبی دیگری دیده می شود که روی همان کاناپه نشسته. وقتی خمینی بلند می شود او نیز در حالی که به حرکت برخاستن خمینی نگاه می کند از جایش بلند می شود، ولی در یک لحظه بسیار کوتاه گوئی مکثی از سوی امام خمینی صورت می گیرد، و گوئی دوباره می خواهد سر جایش بنشیند ولی پس از اطمینان از حرکت قاطعانه آن فرد مذهبی که در حال برخاستن است، و حالا دیگر کاملاً ایستاده است، دوباره به حرکت برخاستن ادامه می دهد. گوئی امام خمینی در این تصور بوده که آن فرد مذهبی می خواهد از او خواهش کند که به ادامه سخنان وزیر امور خارجه روسیه گوش کند و جلسه را ترک نکند. که حضرت آقا حرف وزیر امور خارجه روسیه تمام نشده و روسیه همان کشوری است که یک ششم تمام خاک های جهان را در اختیار دارد و اجدادش درس فراموش نشدنی به ایرانی ها داده اند و عهد نامه گلستان و ترکمنچای جوهرش هنوز خشک نشده... حضرت آقا خواهش می کنم دوباره سر جایتان بنشینید و به بقیه حرف های ادوارد شوارندازه گوش بفمائید. ولی کار از کار گذشته بود و فرد

مذهبی خیزش خمینی را بسیار جدی تلقی کرده و شاید هم از پیش با هم قرار و مدار گذاشته بودند... و طرح ترک جلسه از پیش برنامه ریزی شده بود، و مکثی که پیش می آید شاید بخاطر تردید امام خمینی در اجرای صحنه از سوی هم بازی اش بوده است.

ولی صحنه مورد نظر من، دقیقاً لحظه ای است که وزیر امور خارجه روسیه نیز بلند می شود و گوئی می خواهد با خمینی دست بدهد، ولی دست او بی پاسخ می ماند و نمی داند چه کار کند، لحظه ای چند دستش در هوا بی سرنوشت باقی می ماند تا این که سرانجام دست سرگردان ادوارد شوارندازه تکیه گاه دیگری را جستجو می کند و با دست آورده گوئی راه حل دیگری را پیدا می کند : کتش را مرتب می کند و منتظر می ماند تا پدر مقدس معظم ایران آرام و متین از برابر او عبور کند.

امام خمینی بی توجه به او خیلی آرام از جلوی او عبور می کند. این صحنه را در ویدئو می توانید با دقت ببینید.

من فکر می کنم که علاوه بر از خودبیگانگی رایج و عادی نزد افراد و به ویژه افراد مذهبی، امام خمینی با توجه به قدرت غیر قابل پیشبینی عظیمی که بدان دست یافته بود، تعادل روانی اش دچار اختلال شده بود. یک نوع خود بزرگ بینی بیمارناک. البته امیدوارم که تحلیل من روح خوانندگان مسلمان ایرانی را جریحه دار نکرده باشد، در هر صورت هدف من چنین نیست بلکه تلاش من پیش از همه به خاطر جریحه دار شدن هویت خودم به عنوان ایرانی است که هرگز چنین پدری در مقام پدر معنوی و فرهنگی در آرزومندی

ام نبوده و چنین رفتاری را شایسته ملت ایران نمی دانم.

باید جایگاه امام خمینی را به عنوان پدر مذهبی، پدر مقدس، الگوی رفتاری والاگرا مد نظر قرار دهیم تا به عمق این رفتار خشونت آمیز و بی ادبانه با یک مهمان خارجی، یک مقام رسمی، یک وزیر امور خارجه پی ببریم و عمق سقوط تمدن ایرانی را با آن اندازه بگیریم. خمینی متنی را که ادوارد شوار دنازده در حال خواندن آن است، در جایی قطع می کند که او می گوید «ما نقاط مشترکی با هم داریم ولی بین ما اختلاف نظر هم وجود دارد»، به عبارت دیگر گویا «اختلاف نظر» در مورد «خدا» احتمالاً و یا امتناع از اسلام آوردن گورباچف، موجب ترک جلسه از سوی رهبر مذهبی می شود. و به عبارت دیگر به اعمال یک خشونت واقعاً رایگان با نمایش قدرت یک روحانیت از خود بیگانه که تنها می تواند ابلهان را به تحسین و تمجید تشویق کند. رفتار امام خمینی با یک فرستاده ویژه عالی مقام یک کشور خارجی ابر قدرت در دوران حاضر است که بیش از همیشه تناقضات خود را آشکار می کند، چه در رابطه با روسیه و چه در رابطه با نمایندگان عالی مقام ایرانی که امروز روز پسا امام خمینی با رهبران تروریسم بین المللی مانند جان کری یا لوران فبیوس از دوستان القاعده و جهاد طلبان از لشکر پیاده نظام ناتو در جنگ های اعلام نشده، که دستشان بخون میلیون ها انسان آلوده است و کشورهای را بخاطر منافع نامشروعشان تخریب کرده اند، و حتی ایران را نیز هدف گرفته اند و بیش از ده سال است که ایرانی ها زیر تهدید جنگ اتمی به سر می برند بی آنکه امکان دفاع از خود را داشته باشند، با چهره ای بشاش دست می دهند. این است سرنوشت پدر

روحانی بی اعتبار و ورشکسته، که تنها ارث مشهوری که از خود باقی گذاشت «جام زهر» — پدر بنیانگذار — بود که یکا یک وارثین باید از آن سهم ببرند.

امام خمینی در اینجا نه تنها نشان می دهد که اسلام مانند ادیان دیگر دین مدارا کننده ای نیست، بلکه با قطع حرف های وزیر امور خارجه روسیه و سپس ترک جلسه نشان داد که پدر روحانی و فرهنگی خوبی نیز نیست. و در واقع مفهومی بجز استعفا از چنین مقامی ندارد. وقتی برای رهبر کشوری پهناور روسیه نامه می نویسد که آنها را به دین دعوت کند، در واقع بر آن است تا به عنوان پدر فرهنگی و مذهبی عمل کند، و به گمراهان بیاموزد، درس بدهد، تا آنها راه را از چاه تشخیص دهند. ولی پدر روحانی بجای ادامه درس و صبر انقلابی برای امر آموزش انسان ها، شاگردانش را می تاراند و بجای ادامه کار تدریس در چشم انداز نجات جهان و جهانی والا تر با بی احترامی و بی اعتنائی به مهمان عالی مقام خارجی جلسه را ترک می کند و همان اشتباه بیمارناک و دور از خردی را مرتکب می شود که الله شتربان بی سواد در سوره بقره مرتکب می شود و گوش و چشم و قلب فرد ناباور را مهر و موم می کند تا هرگز به باور نرسند و به حقیقت پی نبرند. تناقض. تناقض بیمارناک. تناقض خطرناک خصوصاً وقتی که قدرت را در سطح یک کشور و یک ملت در طول و عرض تاریخی قبضه کرده است.

باید پرسید که اگر خدائی را که مدعی وجود آن هستند واقعاً وجود می داشت، یعنی همان خدائی که امام خمینی از جایگاه پدر

روحانی و آموزگار و کاشف حقیقت مطلق به عنوان آلترناتیو معتبر برای تمام ناکامی های بشریت معرفی می کند، اگر الله واقعاً دارای چنین قدرتی هست که در سوره بقره می بینیم، چرا بجای استفاده از قدرتش برای بستن گوش و چشم و حلق و بینی انسان های گمراهی که دعاوی شتربان بی سواد را نمی پذیرند، از این قدرت برای بینائی و شنوائی و خرد بیشتر و قلب آگاه تر نزد انسان های خدا ناباور یا اسلام ناباور استفاده نمی کند ؟

(1)

<https://www.youtube.com/watch?v=k5hzsqar-rM>

(2) بخشی از نامه امام خمینی به گورباچف، اول ژانویه 1989

«...و اگر به فراتر از این مقدار فکر می کنید، اولین مسأله ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدا دایی» و «دین زدایی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر نمایید؛ و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست. البته ممکن است از شیوه های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره های کور اقتصادی سوسیالیسم

فاجعه در فاجعه

حکم اعدام ریحانه جباری روز 3 آبان 1393

یا

آغاز فروپاشی

اسلام در ایران

نوشته حمید محوی



روزی که انقلاب بهمن 1357 به وقوع پیوست، برای من به قدرت رسیدن دستگاه دین اسلام پیغام دیگری را در گلدسته های ایران نوید می داد. از دیدگاه من حکومت اسلام در ایران آغازی بود برای فروپاشی حتمی اسلام در ایران. ولی گذشت زمان به ویژه با تشکل اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور نشان داد که اضمحلال جامعه ایران و فقدان ذخیره فرهنگی فراسوی قرن ها عقب ماندگی و استعمار و تشکل طبقه نوظهور بورژوازی کمپرادور که در واقع ابتدا مباحثان استعمار روس و انگلیس و سپس مباحثان آمریکا بودند، و از همه مهمتر قرن ها تسلط تفکر اسلامی، امکان هر گونه تشکل پیشگام را از بین برده است.

با این وجود امپراتوری اسلامی زیر چشمان ما دائماً در معرض ریزش و فروپاشی دیده می شود، بی آن که ظاهراً الترنتیو جدی برای آینده ایران وجود داشته باشد. ولی اشتباه در اینجا است که ما غالباً فکر می کنیم که نیروئی باید از بیرون بیاید و تشکل شود و به قول معروف با رژیم دینی سرمایه داری (وابسته و مونتاژ کن- مصرف کننده و تک محصولی - نفت خام - ماده ای کاملاً طبیعی- که تقریباً تمام در آمد آن دوباره به بانکهای امپریالیستی

و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. جناب آقای گورباچف باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهند کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد...».

<http://www.irdc.ir/fa/content/4875/default.aspx>

باز می گردد و یا در اشکال دیگری دود و نابود می شود) شاخ به شاخ بشود. ولی جامعه مسلمان ایران از درون تحت تأثیر تضاد های حاصله بین تفکر مذهبی از نوع شتر سوار عرب 1400 سال پیش و واقعیت زندگی در قرن بیست و یکم میلادی، الترنتیو های خود را پرورش می دهد، و ما نیز جزء همین الترنتیو ها هستیم.

با این مقدمه، می خواهم پرسش ساه ای را مطرح کنم و آن هم این است که چرا حکم اعدام ریحانه جباری را در بهبه بحران تروریسم شیمیائی علیه زنان به اجرا گذاشته اند؟

کاملاً روشن است که ریحانه جباری، یک دختر 19 ساله هنرمند هیچ انگیزه ای برای کشتن یک مرد 45 ساله که دارای زن و فرزند بوده نداشته است، و تمام شواهد عینی نشان می دهد که مقتول واقعاً قصد تجاوز به ریحانه را داشته (... و دختر جوان 19 ساله واکنش نشان داده است. در برخی از گزارشات البته از احتمال حضور شخص سومی نیز یاد شده است.

من در اینجا در پی این نیستم که از بی گناهی ریحانه جباری دختر 19 ساله ای حرف بزنم که شجاعانه از خود دفاع کرده و آقای دکتری را که می خواسته به او آمپول بزند، فرستاده آنجائی که عرب نی می اندازد. آفرین بر این دختر. و ننگ بر این وطن سفله پرور که نمی تواند بهترین فرزندان را پاسخی شایسته بگوید.

من می خواهم به این موضوع فکر کنم که چرا دستگاه دین اسلام و طرفداران محمد رسول الله برای دعا و نماز و کارهای روزمره و سنتی از جمله مانند کشتن این دختر شجاع ایرانی چنین وقتی را انتخاب کرده اند. می گویم شجاع، چون که برخی از دختران و زنان وقتی در چنین شرایطی قرار می گیرند، از ترس یا به شکل متناقضی بخاطر حفظ آبرو و یا در وضعیت انفعالی فرد بهت زده، اجازه می دهند که به آنها تجاوز بشود... به همین علت صفت شجاع برای این دختر واقعاً رایگان

نیست. البته چنان که در گزارشات می خوانیم، ریحانه یک ضربه بیشتر به این فرد مسلمان که جزء مأموران اطلاعاتی قدیمی دستگاه حکومت دین اسلام در ایران بوده وارد نساخته... همانطور که گفتم، در اینجا پرسش من به چگونگی درگیری این دختر 19 ساله ایرانی با آقای دکتر مأمور اطلاعاتی قدیمی دستگاه حکومت دین اسلام لیبیرال و سرمایه دار در ایران ارتباطی ندارد. گیریم که ریحانه 19 ساله و دانشجوی دکوراسیون داخلی یک قاتل حرفه ای از جهنم در رفته بوده که ده ها اسلامگرایی دیگر را پیش از این وقتی که پس از وقت نماز قصد تجاوز به او را داشته اند به جهنم فرستاده است.

چرا مقامات قضائی ایران چنین فرصتی را برای اعدام این دختر، این قاتل خطرناک انتخاب کرده اند؟ چرا این وضعیت بحرانی را برای کشتن یک بی گناه انتخاب کرده اند؟ یک قربانی بی گناه دیگر از جنس زن... چرا؟ کشتن ریحانه در چنین وضعیتی بحرانی به چه کار می آید؟ ریحانه را پس از 7 سال اسارت در زندان، دقیقاً در بحرانی ترین وضعیتی که می تواند وجود داشته در بهبه یک فاجعه ملی، در کوران حمله شیمیایی با اسید به ایران، با پرونده ای که قویاً بیشتر بی گناهی او را نشان می دهد، بیرون کشیده اند تا به جوبه دار بیاویزند. چرا دولتی که قویاً در بحران تروریسم قرار گرفته باید باز هم بیش از پیش خودش را در معرض اعتراضات عمومی قرار دهد؟ آیا باید نتیجه بگیریم که بقول رفسنجانی «در ما نفوذ شده است» و عواملی از درون در حال بی اعتبار کردن دین و حکومتی هستند که خود بخود بی اعتبار هست و 1400 سال است که به ضرب تهدید شمشیر سر پا ایستاده، و هیچ حرف تازه ای برای گفتن ندارد و نمی تواند داشته باشد.

من فکر می کنم که اعدام ریحانه جباری در پیوند تنگاتنگ با فاجعه ملی یعنی حمله شیمیایی - اسیدی به زنان ایرانی است. در صورتی که (مقدماتاً) از فرضیه دوم یعنی طرح ب توسط ایالات متحده (به مقاله پیشین مراجعه کنید) قطع نظر کنیم،

در فرضیه اول، اعدام ریحانه به این مفهوم خواهد بود که ریحانه اساساً حق نداشته است با یک مرد غریبه قرارملاقات داشته باشد و به محل کار و یا منزل او برود، تا موجبات تحریک آقای دکتر اسلامگرا و مأمور اطلاعاتی دستگاه دین اسلام در ایران بشود.

از دیدگاه من یکی از جزئیاتی که حجاب زنانه را به حکم اعدام ریحانه پیوند می زند همین موضوعی است که در بالا مطرح کردم، چون که حجاب در اسلام تنها به چادر خلاصه نمی شود، و در مورد زنان قوانین بسیار سختی وجود دارد. و دین اسلام دائماً به قربانی نیاز دارد تا تداوم خود را تضمین کند. ریحانه از دیدگاه اطلاعاتی سرّی در دستگاه دینی باید احتمالاً چیزی باشد شبیه شهید. از نوع ناگفته ولی اجباری. شهید گمنام اسلام. این شهید گمنام که حتی به عنوان گناه کار به مجازات مرگ محکوم می شود، عملکرد خاصی دارد که همانا تضمین تداوم موازین دینی است.

نتیجه :

از دیدگاه من فرضیه اول در تلاقی با فرضیه دوم قرار می گیرد. چرا که اسلام به تمام ضروریات و نیازمندی های استعمار و نظام سرمایه داری پاسخ می گوید.

یادداشت :

امروز با بازخوانی تحلیل خودم، می بینم که فرضیه من در مورد «شهید گمنام برای تداوم حاکمیت دین اسلام در ایران» مطلق نیست، بلکه تعبیر دیگری نیز می توانیم درباره این واقعه داشته باشیم : و آن هم این است که یک مأمور اطلاعاتی رژیم اسلامی نمی تواند به چنین جرمی متهم شود — حتی اگر واقعیت داشته باشد — در نتیجه قدرت حاکم مثل همیشه و در همه جا ضرورت های خود را بجای

واقعیت می نشاند. در اینجا باید ببینیم که دولت، یا دستگاه قضائی به چه وسیله ای برای پاسخگویی به چنین نیازی استفاده می کند. بی گمان قدرت حاکم از زبان استفاده و در واقع سوء استفاده می کند. معمولاً زبان باید جایگزین و یا علامت و نشانی باشد برای درک واقعیت در زبان، در اینجا می بینیم که نقش زبان مختل شده است. آگاهی به موضوع زبان که اساساً دستگاه حاکمیت دین اسلام در ایران چگونه با تخریب زبان (در گذشته با تحمیل زبان عربی به ایرانیان و امروز با تحمیل فرهنگ و تفکر عرب 1400 سال پیش...) موجب اختلال در عملکرد زبان می شود، اهمیت خاصی خواهد داشت. و باید به شکل جامع به این موضوع بپردازیم.

فاجعه ملی ایران

اسید پاشی به صورت زنان در ایران

تمدید حمله دین اسلام متحد اجتناب ناپذیر نظام سرمایه و استعمار

علیه ایران و ایرانیان

در تداوم 1400 سال تروریسم دینی به عنوان مهمترین مانع تمدن

یا

آغاز جنگ تروریستی از سوی بهیمنیت سرمایه داری غرب،

ایالات متحده و اتحادیه اروپا،

از نوع نسل چهارم در چهار چوب

طرح خاور میانه بزرگ» علیه مردم ایران؟»

و ضرورت نقد دین

حمید محوی | پاریس | 27 اکتبر 2014 |



پاسخ هر چه باشد، در هر دو صورت خسارت وار آمده جبران ناپذیر است. نظام بهیمنی سرمایه داری در اتفاق با بهیمنیت ادیان یکتا پرست خسارات جبران ناپذیری به تمام بشریت وارد ساخته است. این همه سرمایه این همه جنایت... برای حفاظت از یک دروغ شاخدار به نام خدا.

در مورد رویدادی که اخیراً در اصفهان موجب بهت زدگی همگانی شد، و بی گمان باید آن را در حد یک فاجعه ملی تلقی کنیم: در اصفهان، افراد ناشناسی به روی

تعدادی از زنان اسید پاشیده و گریخته اند. در حال حاضر اگر بخواهیم مشخصاً بدانیم که این فاجعه ملی یعنی اسید پاشی در اصفهان در چه تاریخی روی داده با مشکل روبرو خواهیم شد، در هر صورت در هیچ یک از مقالاتی که من موفق به جستجوی آنها شده ام تاریخ واقعه را قید نکرده بودند، علت چنین امری احتمالاً شاید به یکی از خصوصیات فرهنگی ما ایرانی ها باز می گردد که عبارت است از بیگانگی با تاریخ. با این وجود بین تمام مقالاتی من شانس جستجوی آن را داشتم، تنها در یکی از مقالات به تاریخ 3 آبان 1393 (25 اکتبر 2014)، نویسنده نوشته بود: «دو هفته پیش»، در این مورد می بینیم که وضعیت چندان هم نا امید کننده بنظر نمی رسد. در مورد تعداد قربانیان نیز ارقام مختلفی عرضه شده، از 14 نفر تا 4 نفر، ولی گویا همه روی یک مورد متفق القول بوده اند: بین قربانیان یک نفر جانش را از دست داده است.

تا اینجا موضوع تازه ای را مطرح نکرده ام، ولی آنچه که من را به نوشتن این قطعه واداشت، تفکیک دو نظریه در رابطه با این فاجعه ملی بود. بین مقالات می توانیم دو دسته از تحلیل و گزارشات منتشر شده را کاملاً از یکدیگر تفکیک کنیم.

نظریه یک - تحلیلی که مستقیماً فاجعه ملی اسید پاشی به صورت زنان را به محافل تند روی بسیجی و حزب الهی تا خود ولایت فقیه نسبت می دهد که به عنوان طرح تربیتی ی اسلامی و شیوه آموزشی ی اسلامی، «امر به معروف و نهی از منکر» [یعنی موضوعی که با توجه به سوابق تاریخی دین اسلام چندان بعید بنظر نمی رسد، در هر صورت دین اسلام به همین شیوه بر ایران چیره شد که یک فقره آن در سال بعد از نخستین حملات بیابانگردان، بریدن سر 40000 مرد ایرانی از نیاکان ما در استخر بود که به بردگی کشیدن زنان و کودکان باقیمانده انجامید... برده نیز یعنی غنیمت جنگی و کنیز... باید دانست که تجاوز به اسیر و غنیمت جنگی برای اعراب تازه مسلمان شده که احتمالاً فقط بلد بودند بگویند «الله اکبر» مبتنی بر دستورات قرآن جایز بوده و ثواب داشته و خدای اسلام چنین اعمال وحشیانه و صبحانه

ای را جایز می دانسته و می داند. و مشخصاً به همین دلایل نیز وجود چنین خدانی اساساً ناممکن است، ناممکن است که عقل کلی به این «عظمت» بتواند چنین راه کار بیمار گونه ای را به عنوان راهنمای بشریت برای ابد و ازل تعیین کرده باشد. و این دستورات الهی مطمئناً چیزی بجز همان منویات درونی و فکری عرب بیابان نشین 1400 سال پیش نبوده که روی موجودی موهومی فرافکنی کرده است. جراحات این حمله اسلام به اندازه ای عمیق بود که ایرانیان تا امروز از این ضربه عظیم تاریخی کمر راست نکرده اند و هنوز در سایه تهدید ناخودآگاه همان عرب شمشیر بدست و تهدید مرگ اسلامی به سر می برند. فرزندان همین بیابانگردان هنوز بیابانگرد باقی مانده و به حساب امپریالیسم جهانی پشت درواز های ایران در عراق و سوریه سر می برند] و به عنوان عامل فشار روی بد حجاب ها به اجرا گذاشته اند. مضافاً بر این که کاشف به عمل آمده است که بر اساس منابع رسمی اسید پاشی طی سال گذشته چهار بار تکرار شده و منابع غیر رسمی نیز از 7 حمله تروریستی با اسید یاد کرده اند. من در این جا وارد جزئیات ماجرا نمی توانم بشوم چرا که در وضعیتی نیستم که بتوانم اطلاعات دقیقی در مورد تعداد مجروح شدگان و یا تاریخ و محل عملیات تروریستی اسلامی یا آمریکائی-اروپائی عرضه کنم. این تحلیل البته بیشتر باب طبع اپوزیسیون های پنتاگونی می باشد.

البته باب طبع بودن برای پنتاگونی ها مانع از این نیست که این نظریه می تواند واقعاً حقیقت داشته باشد. به عنوان مثال محمد نوری زاد از طرفداران همین نظریه است و به هیچ عنوان نیز پنتاگونی نیست، و شناخت گسترده ای از دستگاه جمهوری اسلامی دارد و حتی می توانیم بگوئیم که او تا حدودی متعلق به همین رژیم است، حتی اگر خانه اش را به توبه می کشند و اموالش (احتمالاً نوشته هایش) را می برند و سر و صورتش را به خون آغشته می کنند (عکس صورت جراحات دیده او را نشان می دهد که تنها از روی خوش شانسی در ضربه ای که به عینک او وارد آمده چشم سمت راست او کور نشده است)، ولی محمد نوری زاد با همین وضعیت

می تواند به تنهایی با تمام رژیم در بیافتد و زنده بماند



یعنی از عهده چنین کاری بر می آید و این موضوع ساده ای نیست. چون که حرف زدن با این رژیم و یا دستگاه های امنیتی و سپاه و غیره فرهنگ و تجربه و بازی زبانی خاصی را ضروری می سازد که از عهده خارج نشین هائی مثل ما که حتی انقلاب بهمن 57 را نیز عملاً زندگی نکرده ایم بر نمی آید. در نتیجه اگر دیگران هم همین نظریه را مطرح کرده باشند، نظریه نوری زاد وزنه و مفهوم دیگری خواهد داشت.

روشن است که مقامات رسمی چنین تعبیری را بی اعتبار می دانند. و به ویژه در گفتگو با یکی از خوانندگان گاهنامه هنر و مبارزه که به اعتراف خودش به جمع حزب الله نیز تعلق دارد، در پاسخ به این پرسش که آیا واقعاً چنین تعبیری را می پذیرد، گفت که اکیداً این اتهام مردود است و نظریه دوم را صحیح می داند. با این وجود طی مقاله ای در سایت «اخبار یک» تحت عنوان «افزایش قربانیان اسید پاشی در اصفهان به 4 نفر/انصار حزب الله و بسیج متهم ردیف اول» (19 اکتبر 2014) نوشت : «برخی از نیروهای حزب الله در شبکه های اجتماعی نیز از نیروهای بسیج و انصار حزب الله اصفهان با عنوان عاملان اصلی این اقدام نام برده اند، اما حاضر به ارائه توضیح بیشتری در این زمینه نشده اند. حزب الله اصفهان این اتهام را رد کرده و بسیج نیز تاکنون به این گزارش ها واکنشی نشان نداده است»

نظریه دوم – تا اینجا فعلاً تنها ابراهیم شبیری بوده که با توجه به تجربیات پیشین و خاصه در رابطه با ترور ندا آقا سلطان، طی مقاله ای

تحت عنوان «ماجرای اسیدپاشی به صورت زنان یا جنایت علیه بشریت» (3 آبان 1393) نظریه توطئه و احتمال جنگ از نوع نسل چهارم را مطرح کرده است. برای خواندن مقاله او به لینک زیر مراجعه کنید :

<https://eb1384.wordpress.com/2014/10/25/>

به این معنا که اسید پاشی در ایران می تواند جزئی از جنگ نسل چهارم باشد که پیش از این تی پری میسان در مقاله ای تحت عنوان «پیشبینی توفان در ایران» در بخش «ایالات متحده و طرح ب» مطرح کرده است :

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/659>

به عبارت دیگر حملات شیمیائی اخیر (اسید) در اصفهان را باید در ادامه تمام حملات تروریستی به انضمام جنگ تحمیلی 8 ساله بدانیم (البته برخی منتقدان غربی بر این باور هستند که غرب باعث و بانی حمله صدام حسین به ایران نبوده ولی از این بابت خوشحال بودند و از (صدام پشتیبانی کردند).

البته به شکل پراکنده در نشریات انترنتی، مقامات انتظامی ایران نیز از نظریه سومی نیز سخن گفته اند. معاون امنیتی انتظامی وزیر کشور، مجموع بررسی : « حسین ذوالفقاری های انجام شده تا کنون نشان می دهد که اسید پاشی روی زنان جوان اصفهانی سازمان یافته و گروهی نیست و از سوی یک فرد انجام شده سایت سنگ صبور.2 آبان) «است 1393)

در مورد این نظریه سوم باید پرسیم که اگر کار یک فرد نامتعادل بوده باشد، اساساً از کجا موضوع بد حجابی در رابطه مفصلی با این عملیات اسید پاشی مطرح شده است؟

هیچ نشانی از فراخواست فرد (یا افراد) اسید پاش در دست نیست، ولی در همه جا این رویداد را به

عنوان عامل فشار اسلامی روی زنان بد حجاب معرفی کرده اند. خود ولایت فقیه در رابطه با بد حجابی یعنی آنهایی که به هر دلیلی موازین اسلامی را در مورد پوشش و لباس رعایت نمی کنند، از «نقص» یاد کرده است از دیدگاه من این پرسش که بین حمله تروریستی با سلاح شیمیائی – اسیدی – و بد حجابی نزد زنان رابطه مفصلی ایجاد کرده و اینکه از کجا این موضوع نفوذ کرده و منتشر شده است، و بر اساس کدام مدرک عینی، دانستن این موضوع برای کشف واقعیت این فاجعه ملی اهمیت بی بدیلی می تواند داشته باشد.

ولی گویا که واقعیت امر همین است، و اخیراً در یک ویدئوی کوتاه در مورد سخنرانی آیت الله خامنه ای درباره حجاب این رابطه را کمابیش تأیید می کند. در این سخنرانی ولایت فقیه بد حجابی را به عنوان عیب و نقص تعریف کرده ولی هر گونه خشونت را برای امر به معروف و نهی از منکر منع می کند. گرچه پیش از این تصاویری از رسانه ها منتشر شده بود که سر و صورت خوناود زنی را داخل یک اتومبیل نشان می داد که احتمالاً می بایستی او را به بیمارستان منتقل کند، و چنین مواردی راهبردی های مرجع تقلید را واقعاً بی اعتبار می سازد. روشن هست که ما در ایران به قانون به معنای واقعی کلمه نیازمند هستیم و چنین قانونی را نیز نمی توانیم از تفکرات شترسواران 1400 سال پیش استخراج کنیم. متأسفانه از یک سو سیاست های امپریالیستی و اپوزیسیون های ایرانی به عنوان سگ های خانه زاد امپریالیسم آمریکا و تمام تمهیدات امپریالیستی برای دستیابی به منابع ایران، و از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور در پیوند با حاکمیت 1400 ساله تروریسم بنیادی دین اسلام، مردم ایران را از جامعه ای قانونمند محروم ساخته است و جامعه ایران همواره در مقابله با بربریت و اختناق غرب امپریالیستی (و دین اسلام و طبقات حاکم به عنوان مباشر منافع امپریالیستی) شکننده هستند و به همین دلیل، یعنی فقدان قانونمندی و در نتیجه فقدان تسلط بر طبیعت و دستیابی به فرهنگ و قانون پیشگام

تواند به تمام جامعه تعلق داشته باشد.» (برای بررسی بیشتر به گاهنامه هنر و مبارزه مراجعه شود 26 مارس 2012)



<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/211>

در نتیجه اگر پسیکوز فردی و اجتماعی دائماً در تلاقی و یا در رابطه دیالکتیک با یکدیگر عمل می کند، ما چگونه می توانیم با آن مقابله کنیم؟ در اینجا نیز متأسفانه من همچنان به عنوان یک منفذ و تحلیلگر ناامید بر این باور هستم که فعلاً راه حلی وجود ندارد، قدرت های حاکم، نظام سرمایه داری اساساً مولد پسیکوز است و حتی از انحرافات روانی برای حفظ و تضمین مالکیت خصوصی و منافع یک اقلیت ناچیز سوء استفاده و بهره برداری می کند. اگر به اعتقادات مذهبی در سطح جهانی بیاندیشیم، این اعتقادات در کلیت جهانشمول خود یک پسیکوز غول پیکر را تشکیل می دهد و مثل همیشه در جعبه ابزار طبقات حاکم بر اساس نیازها مورد استفاده قرار می گیرد (در واقع سوء استفاده).

تلاش های پژوهشگرانی مانند ژان کلود که حاصل و ته مانده دموکراسی غربی در حال زوال است، تنها در محافل محدودی قابل درک بوده و هست.

با این وجود ما همچنان می توانیم در رابطه با چنین فجایی به شکل مجازی و ذهنی، در حالی که دولت حاکم منفعل باقی می ماند، پرچم کشورمان را به حالت عزا در آوریم و در کنار تمام فراخواست ها برای امنیت، دقیقاً و مشخصاً برای امنیت کشورمان بخواهیم که نقد و خاصه نقد دین آزاد باشد و مخالفت با دولت

علاوه بر این چنان که ما واقعاً بتوانیم رابطه اسید پاشی را با موضوع حجاب زنان روشن سازیم، چه این که نظریه اول درست باشد یا نظریه دوم و سوم ... در این صورت و در هر صورت دستگاه مذهبی مسئولیت سنگینی در این رابطه به عهده خواهد داشت زیرا برخی روان های نامتعادل (و حتی تمام توده ها) می تواند تحت تأثیر تبلیغات اسلامی و موازین اسلامی که در بنیادهایش از پیش دارای شکنندگی هائی می باشد (به عبارت دیگر در فقدان پدر یا قانون معتبر)، یعنی از آنجائی که دچار فقدان قانونمندی می باشد، همان گونه که شخصیت های تخیلی سینمای هالیوود مانند سوپرمن و مرد خفایشی غیره می تواند موجب پسیکوز در سطح اجتماعی گردند و در اشکال تنش آمیز در یک فرد یا تعدادی از افراد تمرکز یابد و نتایج خسارت باری را دامن بزنند. «تبلیغات اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر» نیز می تواند به پسیکوزهای مشابهی در سطح توده ها بیانجامد. سینمای هالیوود انباشته است از همین موضوع، یعنی افرادی که تحت تأثیر اخبار و یا تبلیغات دچار بحران هویتی می شوند و در راه مصالح اجتماعی و یا اعتقادات دینی دست به اعمال فاجعه باری می زنند. در این مفهوم پسیکوپات ها را باید اخلاقی ترین افراد بدانیم.

ژان کلود پای پژوهشگر بلژیکی طی مقاله ای تحت عنوان «پسیکوز نزد آندرس برینگ برویک پدیده «جنگ تمدن ها»» مشخصاً به بررسی وجهه اجتماعی این نوع پسیکوزها می پردازد و می گوید:

«فراسوی آن چه در نشریات حوادث روز می نامند، به زندگی روزمره ما تعلق دارد. چنین اعمالی به فضای خارج از جامعه موکول نمی گردد، بلکه به حیطه واقعیت تعلق دارد. بر این اساس، کشتارگران جمعی پیام آور و بیعت گذار ارزش خاصی نیستند که منحصر به خود آنها باشد. آنها (کشتارگران) حتی ویژگی های یک پسیکوز «فوق العاده» را نیز بازنمایی نمی کنند، بلکه نماینده «یک پسیکوز عادی» هستند که می

دائماً ضربه می بینند و ثروت هایشان به تاراج می رود. متأسفانه من شخصاً نمی توانم پیغام امیدوار کننده ای برای هم وطنان ایرانی ام داشته باشم، در همین حد که برخی از ایرانیان به راستی مقاومت خواهند کرد، و کمونیست ها به شکل دائمی نشان داده اند که در افشای تمهیدات و تهدیدات امپریالیستی همیشه در خط اول جبهه بوده اند. ولی متأسفانه کافی نبوده... و باز هم متأسفانه باید بگویم که از دیدگاه من تا اینجا مردم ایران نه تنها از به اصطلاح درآمدهای نفتی هیچ نفعی نبردند، بلکه به شکل توده های عظیم به ویژه در جنگ 8 ساله قربانی شدند به انضمام تمام درد و رنجهای آشکار و پنهان آن، و به انضمام تمام تأخیرهای تاریخی که هر جنگی می تواند به ملت ها تحمیل کند. و یک بار دیگر متأسفانه فاجعه بزرگ ملی دیگری در راه است، زیرا نه تنها بخاطر ته مانده نفت و با پایان رسیدن منابع نفتی در جهان و جایگزین شدن ذخائر گاز، می بینیم که بد بختانه ایران دارای یکی از مهمترین ذخائر گاز جهان است. من شخصاً بخاطر این ذخائر عظیم گاز در ایران از هم اکنون بخودم و به تمام ایرانیان تسلیت می گویم، زیرا در فقدان قانونمندی و فرهنگ پیشگام و در حاکمیت دین و قوانین بهیمی اسلام و حاکمیت بورژوازی کمپرادور به عنوان بلای امپریالیستی در کشورهای ماقبل تاریخ مانند ایران، و در نتیجه فقدان فرهنگ دفاعی مؤثر و نبود ارتش مدرن با استراتژی صفر کشته و دفاع اتمی، شیمیائی، میکروبی و توان کشتار جمعی در حد تخریب قطعی تمام کره زمین یعنی توان تخریبی که از هم اکنون در اختیار 7 میلیون اسرائیلی قرار گرفته است (که بگوئید من آدم پستی هستم)، نه تنها تا آخرین قطره نفت و تا آخرین متر مکعب گاز ایران را مفت خواهند برد بلکه خسارات جانی و مالی و روانی و تاریخی جبران ناپذیری به ایران و ایرانیان وارد خواهند کرد، البته خدا را شکر به دین اسلام و تفکر عرب شتر سوار و راهزن 1400 سال پیش هیچ خدشه ای وارد نخواهد شد و حتی یک آیه هم اشتباه از آب در نخواهد آمد، و بر ارش کبریائی یک گرد هم نخواهد نشست.

در سایت مشرق نیز مقاله ای تحت عنوان «تشریح توانمندی های پهپاد رعد 85» به همین موضوع اختصاص داشته است (2) و سرهنگ رضا خاکی در مورد همین پهپاد گفته است که مثل «یک موشک کروز» عمل می کند.



مناسبات و مراودات و تلاقی های بین تخیل و علم، مذهب و جادو و کیمیا و قوانین علمی بسیار است، و بی گمان کار پژوهشی بسیار سنگینی را در بر می گیرد. و من تنها در اینجا به اشاره ای می گذرم.

موضوع بسیار جالبی که در عنوان و تعبیر سایت روسی قابل بررسی می باشد، معرفی این پهپاد جدید ایرانی است: یعنی پهپاد کامیکاز. می دانیم که در تمام مذاهب یکتا پرست شهادت یکی از ارکان بنیادی اعتقادات مذهبی بوده و به عبارت دیگر ضامن تداوم اعتقادات دینی می باشد.

نکته جالب این است که طراحان اسلامگرای ایرانی شاید برای نخستین بار اعتقادات مذهبی شان را به طرح جنگ افزار گسترش داده اند. به باور من چنین بینشی در نهایت، به همان شکلی که پیش از این در مقاله «فاجعه در فاجعه» حکم اعدام ریحانه جباری روز 3 آبان 1393 یا آغاز فروپاشی اسلام در ایران» (3) نوشته بودم: «جامعه مسلمان ایران از درون تحت تأثیر تضاد های حاصله بین تفکر مذهبی از نوع شتر سوار عرب 1400 سال پیش و واقعیت زندگی در قرن بیست و یکم میلادی، آلترناتیو های خود را پرورش می دهد...»

ساخت رعد 85 یکی از طلایگان همین دوران فروپاشی تاریخی تفکر اسلامی است. زیرا اگر شهادت را به عنوان یکی از سنت های اسلامی

هستند، و فاجعه قویاً به تمام ملت ایران نیز تعلق دارد.

از پهپاد رعد 85 کامیکاز الکترونیک تا اسید پاشی به زنان و اعدام ریحانه

از تخیل تا واقعیت

از مذهب تا قانون علمی

فروپاشی تفکر اسلامی در ایران

سایت رادیو صدای روسیه مورخه 24 اکتبر 2013 در مقاله ای زیر عنوان «ایران» کامیکاز جدیدی را به نمایش گذاشته است»، نوشت:



Capture d'écran :
[YouTube.com](https://www.youtube.com)

تلویزیون ایران آزمایش پهپاد کامیکاز جدیدی را نشان داد که توان تخریب اهداف ثابت و متحرک را دارا می باشد. کارشناسان مشاهده کرده اند که با نوار چسب سرهم بندی شده بوده است.

ساخت پهپاد جدید در ماه سپتامبر اعلام شده بود ولی تنها یک ماه بعد در معرض تماشای عمومی قرار گرفت. پهپاد رعد 85 از فاصله دور هدایت می شود و انباشته از مواد منفجره است. بر اساس توضیحات سازندگان آن، رعد 85 مانند پهپادهای رایج دیگر با موشک به اهداف خود حمله نمی کند، بلکه به آنها اصابت می کند. (1)

برای هیچکس حکم مرگ نداشته باشد. برخی دولت ها و نظام های حاکم خود را به شکلی معرفی می کنند که گوئی ابدی و ازلی هستند. به باور من امروز موضوع به هیچ عنوان بر سر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی نیست که البته کمونیست ها این ضرورت را همواره متوجه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری هر دو با هم دانسته اند، (خلاف اپوزیسیون های پنتاگونی به عنوان بارزترین بخش از طبقه حاکم ایرانی — بارزترین بخش از بورژوازی کمپرادور — که شیخ حسن روحانی نمایندگی آن را به عهده دارد)، بلکه امروز من قویاً به این نتیجه رسیده ام که جامعه ایرانی باید از دوران اسلامی خود خیلی سریع عبور کند. البته خروج ایران از سیطره امپراتوری اسلامی در قرن بیست و یکم میلادی، به هیچ عنوان موجب توقف تهدیدات امپریالیستی نخواهد شد. ولی موجب خواهد شد که جامعه ایرانی بتواند بر پایه و اساس قانونمندی عینی برای حل مشکلاتش سازماندهی شود، و علاوه بر این بسیاری از تمهیدات امپریالیستی را در بهره برداری از تمایلات قومی و مذهبی خنثی سازد. البته چنین نظریه و رویکردی به شکل رقت باری ناکام خواهد ماند و عملی نخواهد شد. با این وجود پیشگامان ایران همچنان باید خواهان آزادی بیان و اندیشه و نقد دین باشند، به انضمام آزادی در دسترسی به آموزش و امکانات رسانه ای (این وجهه از آزادی کمتر مطرح می شود و تشخیص آن کمی پیچیده تر است چون که پرچمدار آزادی در رسانه ها همانا بورژوازی کمپرادور و اپوزیسیون های پنتاگونی بوده و هستند که آزادی برای آنها یعنی آزادی سرمایه دارها برای چپاول... و آزادی در تبعیض طبقاتی). و باید اضافه کنم که بی آن که نقد دین و حتی نفی آن در ایران آزاد باشد، ما نمی توانیم در هیچ زمینه ای نقد داشته باشیم.

در پایان برای تمام قربانیان تروریسم در ایران و خاصه حمله شیمیایی اخیر اظهار تأسف می کنم و به بازماندگان آنها نوید می دهم که ایرانیان، تمام ایرانیان در کنار آنها

« L'Iran présente un nouveau drone-kamikaze »

http://french.ruvr.ru/news/2013_10_24/LIran-presente-un-nouveau-drone-kamikaze-0515/

تشریح توانمندی های پهپاد 2)
رعد 85

<http://www.mashreghnews.ir/fa/news/254316>

طبیعت خودانسان بیانجامد، تفاوت های زن و مرد در امور اقتصادی و در نتیجه اجتماعی و خاصه برتری قدرت جسمی مرد در کار تولید حذف می شود. به عبارت دیگر در دوران رعد 85 و پیشرفت های سریع فنی در ایران، ماشین و فن آوری های نوین همواره یار اصلی زنان در مبارزات اجتماعی هست و خواهد بود.

به عبارت دیگر می بینیم که تفکر ایدئولوژی مذهبی در پیوند با ایدئولوژی بورژوازی کمپرادور (و در نتیجه در پیوند با ایدئولوژی امپریالیستی با اهداف تسلط بر منابع جهان...) به عنوان ایدئولوژی حاکم در جامعه ایرانی، خاصه نزد گروه های تندرو با منافع اقتصادی مربوطه با چنین واکنش هایی و با به وجود آوردن چنین فجایی (اسید پاشی و اعدام ریحانه) از رشد نیروهای مولد ایران خشنود نبوده و در پی متوقف ساختن سیر تحولی جامعه ایران هستند. بر این اساس می توانیم اسید پاشی را به عنوان یک واکنش طبقاتی تلقی کنیم. زیرا هر دو مورد در راستای منفعل ساختن دست کم نیمی از نیروهای پتانسیل تولیدی ایران حرکت می کند. و تعطیلی تولید برای طبقه بورژوازی وابسته و معامله گر وضعیت ایده آل به حساب می آید. تعطیل سازی تولید در عین حال با موازین و ایدئولوژی دین اسلام خاصه در دوران نوین که به علم و آموزش علمی نیازمند است در هماهنگی و تبانی می باشد. به همین علت نیز بوده است که نظریه پردازان اسلامی مانند حسن عباسی در رابطه با ضروریات امنیت ملی گفتن متناقضی را مطرح می کنند، زیرا دائماً در کنار دعاوی علمی، از بی سوادی تجلیل به عمل می آورند. و نزد سخنرانان اسلام گرای دیگری مانند رائفی پور می بینیم که در مدح بیکاری زنان سخن می گوید (این دو سخنران به شکل گسترده در یوتوب منتشر شده اند).

رادیو صدای روسیه 1)

مانند نماز و روزه بدانیم. این بار می بینیم که یکی از این وظایف دینی به ماشین الکترونیک، پهپاد کامیکاز واکذار شده است. در آینده همین اتفاق ممکن است برای نماز و روزه بیافتد و ماشین ها عهده دار این نوع کارهای دست و پا گیر شوند.

بی گمان ایرانی ها باید از این واقعه بسیار خشنود باشند زیرا سرانجام پس از 1400 سال حاکمیت مطلق و استعمار فرهنگی عرب قرن هفتم میلادی که عملکرد تاریخی آن تأمین انسجام اشراف و فتودالیسم نزد اعراب بود، و با کشتار جمعی مردان و تجاوز به زنان کشورهای مفتوحه که بر اساس فرامین «الله» غنیمت جنگی تلقی می شدند و به بردگی کشیدن ساکنان آن در نتیجه 1400 سال رکود فرهنگی و انسانی ناشی از ترور مذهبی به نفع اشراف عرب و طبقات حاکم (بی آن که نقش مخرب دین اسلام و طبقه روحانیت را در دوران استعمار فراموش کرده باشیم. تمام جهان اسلام بی هیچ استثنائی حتی ایران — به اجبار — به پیاده نظام ناتو و به مبلغ ناتوی فرهنگی تبدیل شده است)، شاهد فروپاشی خزنده این مانع طبیعی/تاریخی یعنی تفکر اسلام و اعتقادات دینی هستند. اکنون چنین تحولی به دست خود آنها در رابطه با ضرورت های عینی تحقق می یابد.

رعد 85 حاصل تلاش انسان ها برای تبدیل یک تفکر و اعتقاد مذهبی به یک ابزار فنی است که ضرورت قربانی کردن انسان ها را برای انسجام اجتماعی جامعه مذهبی ملغا می سازد. بدین گونه است که اسطوره های مذهبی یکی پس از دیگری از هم فرو می پاشند. با این وجود تا فروپاشی نظام سرمایه داری و طبقاتی از این شب تاریک دو دانگی باقی مانده است.

زن ستیزی در سرزمین ایران در دوران معاصر، با پیشرفت های علمی و ضرورت تسلط بر طبیعت، می تواند موجب واکنش تند روهای مذهبی شود و چه بسا که در اشکال اسید پاشی و یا اعدام ریحانه ها تبلور یابد. زیرا در این چرخش تاریخی که باید به تسلط بر طبیعت و حتی